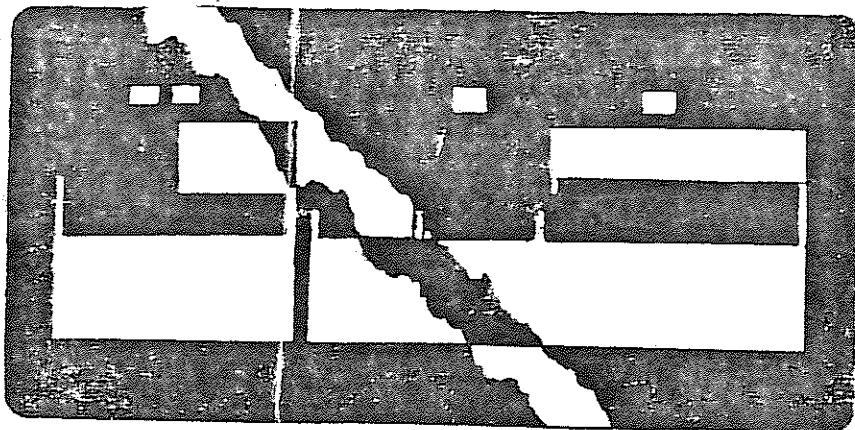


دانشجویان  
«ارشاد»

شماره ۴۳  
سال اول مهر ۶۳



### در این شماره:

\* رژیم در خدمت بخش خصوصی (سرمقاله)

\* «دولت» یا «جبهه»؟

\* معیارهای تحلیل (۴)

\* خط سپریک قرن (ترجمه) روزه کارودی

### \* در صفحات «نقد»:

«برخورد با دین»  
با کدامین دیدگاه؟  
(بورژوازی یا کمونیسم)

(نقدی بر مقاله «کمونیستها، ضرورت برخورد با دین» از نشریه رهایی)

## سرمقاله

## رژیم، در خدمت بخش خصوصی

در بررسی نقش و ویژگیهای اجتماعی-اقتصادی

بازار بعنوان تکیه‌گاه طبقاتی رژیم و نیــــز  
گردانندهٔ عده چرخ اقتصادی آن، در نظر  
گرفتن دو پارامتر اساسی بنظر میآید. از یکسو  
جایگاه و ماهیت بازار، که پایگاه عدهٔ بورژوازی  
تجاری (کلاسیک) را نمایندگی میکند و نوع  
ارتباطش با سیستم عام حاکم بر جامعه و در نتیجه  
قدرت، قبل از انقلاب و نیز چگونگی ارتباطش  
با قدرت پس از انقلاب و از سوی دیگر، قائل  
بودن و به وجود سلسله مراتب در بازار چه  
قبل و چه پس از انقلاب. این تقسیم بندی  
بدین صورت انجام میگیرد که درجه تحول و درجه  
کونی های اجتماعی این یافت‌گچه در بعد  
اقتصادی و نیز چه در اشکال سیاسی آن به  
شناسانیم و بازتابهای این دو گرونی را در  
کیفیت برخورد آن با بورژوازی بزرگ، در ساییم.

— بازار و کمپرادوریزم قبل از انقلاب

اساساً بورژوازی حاکم در جوامع اسلامی  
( شرقی ) را عمدتاً میتوان به دو قسمت  
تقسیم کرد: ۱- بورژوازی کمپرادور ۲۰ بازار  
( بورژوازی تجاری ) .

برای روشن کردن این تقسیم بندی از یک  
سوی میبایست، به شناخت امپریالیزم و نقش  
او در کشورهای جوامع شرقی پرداخت. و از  
سوی دیگر به نظام و سیستمهای فرهنگی و  
اقتصادی بومی این کشورها، سیاستهای  
امپریالیستی در کشورهای شرقی ( صاحبان  
سرمایه های خام ) عمواره مبتنی بوده است،

پس: ۱- بدست آوردن بازارهای جدید فروش  
محصولات خویش. ۲- افزایش سرمایه گذاری  
— ها در این کشورها. ۳- بدست آوردن  
مواد خام. رشد این سیاست که به میزان  
نزدیکی و تفاهم با رژیمهای بر سر قدرت  
در این کشورها بدست میآید، خواهنا خواه  
موجب پیدایش طبقه ای میگردد ( بورژوازی  
دلالت ) که اساساً شکل بیماری را در رشد  
و تحولات صبقاتی در این جوامع دارد، که  
نه ساختهٔ منطقی رشد اقتصادی ( مانند  
غرب ) که غدهٔ زائنده و سرطانی ای است  
در اندام جامعه. طبعاً عارضه های ایسی  
وابستگی را میتوان در هر چه وابسته تر شدن  
تولید، صنعت، سرمایه، کشاورزی، به  
انحصارات خارجی و منابع پولی و در نتیجه  
عقیم ماندن رشد صنعتی و نیروهای مولد و نیز  
محدود کردن نیروهای مولده داخلی بتولید  
کالا های سنتی و کالا های مصرفی سبک یافت.  
در چنین شرایطی بازار، بعنوان نماینده  
بورژوازی تجاری سنتی، در کدام طرف قرار  
میگیرد؟

طبیعتاً، تکیه يك جا نبه رژیم بر رشد بورژوازی  
کمپرادور و بخش خصوصی، خواه ناخواه دست  
بازار را ( در کلیت ) در عرصه فعالیتها گسترده  
و تولیدی اقتصادی میبست و روابط را محدود  
به چهارچوب روابط تولیدی سنتی میکرد و این  
بازار را از حاصلتی تدافعی، غیر متحرک و دهری  
برحوردار میساخت. در وجه فرهنگی نیز  
وابستگی این نهاد به روحانیت ( بعنوان يك  
سیستم فکری فرهنگی مشخص متضاد به

مد رنیزم) در مجموع او را رویاروی نظام حاکم قرار میداد. پراز سرنگونی رژیم وابسته شاهنشاهی و به قدرت رسیدن روحانیت که

ظالبتترین قدرت حاکمه را تشکیل میداد، بازار نسیم بعنوان عمده ترین تکیه گاه طبقاتی روحانیت و مقبولترین آن جزء لاینفک قدرت میگردد و خواه نا خواه این تحول کیفی در روابط و اشکال اقتصادی آن بازتابهای ویژه خاص خود را بدنبال داشت. با زار که عمدتاً به صورت تجاری را نمایندگی میکند، در آغاز، نبض اقتصادی جامعه را چه در شکل خارجی و چه داخلی آن قبضه میکند. اما در همان گامهای اول تناقضات رو میشود. بورژوازی تجاری حاکم خود را با نظام پیچیده ای روبرو میبیند که حاصل سیاست نفتی - مصرفی و رشد بخش خصوصی و گسترش صنعت مونتاژ نظام گذشته است و د چار تعارض فاحش و تعیین کننده ای میشود. تضاد های گوناگون و بنیادینی که بین جناحین قدرت روز بروز در حال عمق یافتن است را باید در راستای این دو نقیض دریافت. یعنی چگونگی انطباق بورژوازی تجاری حاکم و بافت کمپرادوری جامعه. رژیم در آغاز میکوشید تا برای تحقق بوروکراسی اقتصادی خویش، همراه با خلع ید قدرت از بورژوازی وابسته، بخش خصوصی را در کنترل خویش درآورد و دولت را بر همه ارگانها و ارکان اقتصادی جامعه مسلط گرداند و بقولی ابتکار عمل گردش تولید و سرمایه را به دست خویش دهد. از اینرو تمام تلاش خویش را بکار میبست تا با دولتی کردن تجارت خارجی و کانالیزه کردن کلیه فعالیتها و نهاد های اقتصادی در دولت قدرت خویش را فزونتر دهد.

این پروسه را در سالهای ۵۹ تا ۶۱ میتوان بخوبی ارزیابی کرد. تلاش جناح حاکم برای ملی کردن تجارت خارجی، صادره اموال ملاکین و بورژوازی بزرگ، محدود کردن فعالیتهای بخش خصوصی، اخراج توکلی، عسگر اولادی و... اگرچه در عمل هرگز تحقق واقعی و رادیکال نیافتند و جنبه سیاسی و تبلیغی آن بر جنبه عملی و حقیقی آن غالبیت داشت نمونه هایی از این سیاست رژیم، یعنی تسلط هرچه بیشتر بر نظام سیاسی - اقتصادی جامعه پیوسته است. شکل گیری و نقش عمده سازمان "اقتصاد اسلامی" که عمدتاً خرید و فروش صادرات و واردات را به نمایندگی دولت برعهده داشت این نکته را به خوبی ثابت میکند که از یک سو کلیه مبادلات اقتصادی در کانال دولت پیوسته است، یعنی منافع، سرمایه و قراردادها را در کنترل داشته و از سوی دیگر خصلت عمده این مبادلات تجاری بوده و نا توانیهای و بی برنامهگیهای دولت در امر صنعت، عملاً به خوابیدن و غیر فعال شدن آن منجر گشته همچنانکه خصلت وابسته آن هیچگونه تغییری نکرده است. این نکته ای است که شافعی وزیر جدید صنایع نیز بدان اعتراف نموده: "یکی از ویژگیهای عمده صنعت ما وابستگی آن در زمینه های مختلف مواد اولیه، ماشین آلات، تکنولوژی و کمبود در زمینه دانش فنی است. یکی از مشکلات صنعت ما مشخص نبودن الگوی صنعت در جامعه است (۱)".

انحصار در تولید اقتصادی و کانالیزه کردن در قدرت دولتی، تناقضات بسیاری را برای دولت بوجود آورده است. تعارض این سیستم

سرنگون باد دیکتاتوری استحماری

با بافت و نظام تولیدی و اقتصادی جا معه نیمه تعطیل شدن صدایح، و نیز منفعل شدن بخش خصوصی، هزینه های هنگفت جنگی و رکود پول، کاهش درآمد نفتی و... عظیم هماهنگی و یکپارچگی خط اقتصادی در میان جناحین رژیم... همه و همه گرفتاریهای زیربنایی ای بوده که رژیم را در یکی دو سال گذشته در تنگنای تعیین کنندهای قرار داده است. این تناقضات اقتصادی ای که ناشی از سیاست نامشخص رژیم و جناح حاکم آن بوده است، به تدریج زمینه را برای موضع شهابی گرفتن جناح دیگر حاکمیت آماده میکند (هم اکنون نیز) تا با تمسک به تناقضات جاری، فشار عده خویش را متوجه سیاست دولتی کردن ارگانهای اقتصادی سازند و فضا را برای "گردش آزاد سرمایه" محیا سازند. در همین رابطه حملات آذری قمی به دولت و سیاستهای آن، زیر سوال رفتن کفایت دولت و... مشتی نمونه خروار است.

جناح غالب (خط امام) بنا بر همان سیاست تسلط دولتی بر اقتصاد، اگر چه یک پروسه ایستادگی در برابر این گرایش را گذراند، اما به تدریج و بر اثر حاد شدن تضادهای درونی و ناتوانی در فعال کردن گردش طبیعی و خلاق اقتصاد، تداوم جنگ، بحران اقتصادی و... مسیر دیگری را که همان انطباق و هم سو کردن سیاست اقتصادی دولت با بخش خصوصی و طرفداران آن بود، انتخاب کرد. دولت اگر چه به ظاهر نمایندگان این جریان در کابینه متوکلی و عسکراولادی - راکنار گذاشت و به اصطلاح قدرت را از آنها گرفت اما خود رسالت این جریان را به عهده گرفت. از یک سو با حذف سیاسی این افراد، ظاهراً دهان هواداران کنترل دولت را بر اقتصاد بست و از سوی دیگر، با پیش گرفتن سیاست فعال کردن بخش خصوصی و گردش آزاد سرمایه، حسن نیت خویش را به پیروان طرف

مقابل اثبات کرد. نگاهی به سخنان و نطقهای اخیر موسوی، منتظری و خمینی و... این نکته را به خوبی اثبات میکند، که دولت و ملت شش آشتی دادن بخش خصوصی و دولت را پیش گرفته است. آزاد کردن تجارت خارجی، آزاد گذاشتن فعالیتهای بخش خصوصی، فراخوان به سرمایه داران فراری، بازگرفتن... شدن... سوال مصادره شده به صاحبان... همه... علایم اثبات این حسن نیت است.

"لازم است... روند ایجاد اطمینان جهت سرمایه گذاریهای بخش خصوصی در چارچوب ضوابط اسلامی تصریح گردد و از تغییرات پی در پی و کوتاه مدت در ضوابط حاکم که منجر به کاهش اطمینان در سرمایه گذاریها میشود، اکیداً پرهیز شود. تدابیر لازم برای تجهیز نقدینگی بخش خصوصی در جهت انجام فعالیتهای انتفاعی تولیدی و عمرانی اتخاذ گردد." (۴ شهریور - اطلاعات)

سخنان موسوی خطاب به ارگانها).

"ما معتقدیم که صاحب پول با علاقه و دقتی که دارد این کار را (بازرگانی خارجی) بهتر از دولت انجام میدهد و اعتقاد داریم که دولت از عهده این کار بر نمی آید." (۶ شهریور - امامی گاشانی).

"تجربه نشان داد که دولت نباید، خودش را بهرگیر کار توزیع یا تولید کند. بایست کار مردم را به دست خود مردم سپرد." (۲۲ تیر - کیهان - سخنان منتظری خطاب به دولت).

بگذاریم از عرایض متفرق و پراکنده رئیس دولت و مجلس و... که برای خالی نبودن عریضه و پرده پوشی سیاست جدید، کماکان بر عهده نقشر دولت و محدود بودن فعالیتهای بخش خصوصی و... پای میفشند (اشاره به سخنان موسوی که در مصاحبه ای با خبرنگاران گفته است "سیاست اقتصادی ما همان سیاست گذشته است و اگر دولت سهم خاصی برای بخش خصوصی قائل شده است، من فکر نمیکنم

## «دولت یا جبهه؟»

( بمناسبت اعلام برنامه دولت  
موقت جمهوری دموکراتیک اسلامی )

نیروهایی که شعار سرنگونی را زودرس، بی پایه و نا متناسب با خواست و قدرت توده‌ها، ارزیابی میکنند و در نتیجه سیاست خویش را در چهارچوب قانونی و سیاسی سیستم حاکم پی ریزی و تعقیب میکنند و نیز جریاناتی که اگر چه سرنگونی را پذیرفته اند، اما چه بطور بینشی و چه عملی، جنبش مسلح متشکل توده‌ها را ناممکن و بی ریشه در جامعه ارزیابی میکنند و با طرح مباحثی از قبیل پرهیز از جنگ داخلی، برادر کشی و... با قرینه سازی انقلاب بهمین، از پایه مشی قیام مسلح توده‌ها را مردود میپندارند. از این دو جریان اخیر که یاد کردیم، اختلاف اساسی میان نیروهای مرفعی و رادیکال - که چنانچه گفتیم سرنگونی رژیم، متکی به قیام قهرآمیز توده‌ها باور دارند - بر سر تحقق این دو امر آغاز میشود. سرنگونی آری، چگونه؟ قیام قهرآمیز توده‌ها آری، اما چگونه؟ د و پاسخ عده را به این دو سوال - منهای تضادها و تناقضات آن - میتوان دید. یکی شورای ملی مقاومت، که راه حل اولی را در تشکیل "دولت موقت" بمنظور جانشینی جسته است و راه حل دومی را در در مشی مسلحانه چریکی - شهری در گذار از سه مرحله عده (زدن سران رژیم، زدن سران انگلستان اختناق، گسترش هسته های مقاومت مسلحانه و تدارک قیام...) و دیگری نیروها - بی که جواب اولی را در تشکیل جبهه و جواب دومی را در قیام قهرآمیز توده‌ها با گذار از مرحله انتقال، یعنی تشکل، بسیج و فعال کردن و بالا بردن توان توده‌ها ارزیابی میکند. بنا بر این اعتقاد به براندازی رژیم استعماری حاکم با قهر انقلابی بساور

امروزه سخن بر سر ضرورت اتحاد عمل میان نیروهای مرفعی (ضد شاه ضد خمینی) و تمرکز و هماهنگی بخشیدن بدانها بمنظور جبهه گشایی در برابر دشمن حاکم بسیار است و اما موفقیت بر سر تحقق این ضرورت نه چندان ارزیابی این عدم موفقیت و روشن کردن موانع عده این عدم همکاری شاملترین وظیفه نیروها - می است که در جنگ آزاد پیکش آگاه پیکش کنونی، تمام عیار درگیرند و حساسیت و رسالت خویش را نه محدود به پلیمیکهای سیاسی و جدالهای بی تعهد سیاسی کارانه که در چهار چوب منافع جنبش ارزیابی میکنند و حواه ناخواه تشتت در صفوف مبارزه را مانع عده تشخیص میدهند. از سوی دیگر اعتراف به تشتت در جنبش دردی را دوا نمیکند، چنانچه فریاد اتحاد - اتحاد نیز اگر مبتنی بر مبانی ای مستحکم درك واحد و عینی از شرایط و مرحله مبارزه، مرزبندیهای مشخص سیاسی و بافت قانونمندی نباشد از حد یکسری پند و اندرزهای اخلاقی ناکام با فراتر نخواهد گذاشت. از این رو است که قبل از طرح و پیشنهاد اتحاد میان نیروهای اپوزیسیون مرفعی، باید کوشید تا ملاکها و ویژگیهای اتحاد سالم، نظام و چهارچوب آن و اهداف عامش را روشن و ترسیم کرد. بر اساس این ملاکهاست که خواهیم کوشید نقد اساسی و عده خویش را به نظام کنونی "شورا" روشن کنیم.

ضرورت سرنگونی رژیم دیکتاتوری استعماری متکی بر قیام قهرآمیز توده‌ها، عام ترین و قطعاً ترین باور نیروهای مرفعی و رادیکال اپوزیسیون را تشکیل میدهد. د و ویژگی ای که این طیف را به طور رادیکال با د و جریان مرزبندی میکند

بر همین اساس است، یعنی طی کردن دوران انتقال، که ضرورت يك ثقل رهبری کنند سراسری و در برگیرنده کلیه نیروهای مترقی و مردمی مشخص میشود، تا بتواند این دوران انتقال را بگذراند. دوران انتقال یعنی گذراندن مرحله مبارزاتی، توده‌ها، از مرحله سیاسی به عالیترین شکل آن که همانا قیام قهرآمیز مسلحانه توده‌ها است. بنابراین اعتقاد به این دوران انتقال، نه به معنای اعتقاد به "کار آرام سیاسی" یا تسلیم‌طلبی - چنانچه مصطلح است - و زیر بار تسلط خمینی رفتن و ... است، بلکه بمعنای باور به این اصل ثابت شده است که تحقق امر سرنگونی، شکستن فضای اختناق و ... تنها توسط توده‌های خلاق در صحنه میسر است. بدیهی است که وارد کردن توده‌ها به صحنه، بفرهنگ دست‌روی دست‌گذشتن پیشگام نیست. بلکه رسالت اساسی پیشگام در همین جا نهفته است. برقراری پیوند عمیق اعتماد بین توده و پیشگام در همین صحنه محک خواهد خورد. اگر ما نتوانیم بطور سراسری یکپارچه، به متن مردم نفوذ کنیم، اهداف جنبش را معرفی کنیم، مرزها را بشناسانیم، توده‌ها را به صف گشایی در برابر دشمن بکشانیم، مبارزه‌ها را حتی لگن از حمایت معنوی توده‌ای برخوردار بدارد فرسنگها از مبارزه خود آنان دور خواهد ماند. بر همین اساس است که مقدم بر هر عملی باید توان میزان هماهنگی توده، پیشگام، قدرت مقابله توده‌ها را بسنجیم. این بمعنای دست‌روی دست‌گذشتن نیست. اعتقاد به امر سرنگونی قهرآمیز توده‌های آغاز امر است. میان برزیدن در

← مشترک هر دو جریان است. اختلاف بر سر زمان، شرایط و چگونگی اعمال قهر انقلابی است. باور اول بر آن است که برای سرنگونی رژیم باید اختناق را در هم کوبید تا توده‌ها به میدان بیایند و از این رو پیشگامی این ضرور را به عهده نیروی پیشرو میگذارد و اساس این اقدام را پایگاه توده‌های داشتن ارزیابی میکند. اما باور دوم بر این اصل استوار است که اساساً قبل از اینکه پیشگام به قهر انقلابی دست بزند (که تشکیل دولت نیز از همین اصل تبعیت میکند) باید با توده‌های عظیم ملت را در زیر پالهای خود جای دهد. مراحل کمی توان توده‌ها را گذرانده و ارتقاء بخشید پایه‌های متشکل خود را در میان آنان گسترده گی دهد تا بدین ترتیب بتواند به مبارزه مسلحانه ابعاد گسترده و سراسری دهد و از چمارچوب پیشگام خارج کند. در شرایطی که ارتجاع و استبداد حاکم است، دست‌یازیدن به عمل مسلحانه توسط پیشگام هنگامی میسر است، که متکی به توده‌هایی باشد که به توان مبارزاتی و اجتماعی خود آگاه باشند و در امر سرنگونی از حد يك تماشاگر و تشویق‌کننده خارج شده و متکی به توان خود به میدان آماده باشند. یعنی رسالت پیشگام پس از ورود به فاز جدید یعنی پایان یافتن دوران مسالمت‌آمیز مبارزه، در ارتقاء آگاهی، بالابردن کیفیت توان توده متشکل کردن آنها و تحت يك رهبری سراسری در آوردن نشان میباشد. "ما دام که امکان مقاومت در برابر عواقب و نتایج قیام تأمین نشده باشد نایستی به قیام مبادرت ورزید."

وحدت عمل نیروهای مستقل در جبهه مشترك آزادبخش  
ضرورت مرحله آگاهیبخش کنونی است.



امر مبارزه، سوزاندن مراحل منصفی و صبیعی مبارزه است. تشکیل دولت، تنها پراز تحقق این مرحله میانی پد انتقال ضروری است. اعتقاد به تشکیل جبهه مردمی و سراسری، اعتقاد به گذراندن این مرحله انتقال (یعنی آگاهی تشکل بسیج) در راستای قیام قهرآمیز توده‌ها، بمعنی پشت کردن به مبارزه انقلابی مسلحانه نیست. (۱) بمعنی اعتقاد به تثبیت رژیم نیست.

نظام اتحاد:

بدیهی است که نظام و چهارچوب هر اتحاد چنانچه در شیوه مبارزاتی ای - از اسلوبها و ویژگیهای عمده مرحله مبارزه و نیز شیوه‌های تحقق آن تبعیت میکند. برحسب اینکه نیروهای متحد، خصلت عام مبارزه را کوتاه مدت، دراز مدت تلقی کنند، مرحله را دموکراتیک ستودهای دموکراتیک - ملی و... تشخیص دهند، به سرنگونی از بالا توسط توده، توسط قدرت پیشگام و... معتقد باشند، خواه ناخواه بافت اتحادی خاصی بوجود خواهند آورد. اما دیدگاه مادی ر مورد ویژگیهای عام نظام مطلوب اتحاد عمل نیروها در این شرایط چیست؟ گفته شد که اساساً برای تشخیص مرحله مبارزه در هر مقطع از جنبش، بررسی سه پارامتر عمده و چگونگی وضعیت آن، ملاکهای اساسی است که جنبش، میتواند چشم انداز هر حرکتی را روشن کند. ۱ - وضعیت مردم (سطح آگاهی ایشان نسبت به حاکمیت و نیز اهداف جنبش ۲ - وضعیت آپوزسیون (صف بندیها، وجوه عام اشتراك و افتراقشان) ۳ - حاکمیت (پایگاه طبقاتی - اجتماعی و ویژگیهای عام سیاسی و فکری اش).

در مورد دو محور اخیر، در شماره های گذشته مشروح صحبت کرده ایم. نکته های اساسی در کلیه این مباحث، تحلیلی است که از شرایط مردم ارائه میدهم. اساساً میزان سنج - ج درستی یا نادرستی هر تاکتیکی در مبارزه بر-

میگردد به توان آن در مشارکت دادن توده در امر مبارزه و ارتقاء سیاسی - فکری آن به سطح آرمانها و اهداف جنبش، بعبارت دیگر همسو کردن علی - فکری توده با پیشگام. طبیعتاً دست یابی به این هدف بر میگردد به وضعیت و نحوه ارتباط پیشگام - توده. تعلق و تقید داشتن به سطح توان علی، آگاهی سیاسی - اجتماعی و میزان تمرکز و تشکل توده تنها ملاکی است که پیشگام را از دو بیماری و کنتاریسم (در نتیجه، فاصله گیری از مردم) و پوپولیسم (پذیرش سطح واقعیت آنها) دور میسازد و تحقق امر سرنگونی هر حاکمیتی را میسر میسازد، یعنی به میزان عینیت یافتن این سه هدف (آگاهی - بسیج - تشکل توده) مبارزه دارای خصلت دراز مدت یا کوتاه مدت میگردد و نه عداً وضعیت حاکمیت.

ضعف اساسی تحلیلی که موجب تشکیل "شورای ملی مقاومت" بعنوان دولت جانشین شده (با ابتکار مجاهدین) در همین نکته است که اساساً نقطه آغاز حرکت و بنای اساسی کار را تزلزل سیاسی - اقتصادی رژیم و بحران قدرت فتنار داد و سرنگونی را قریب الوقوع و بنا بر این جواب آن را در تشکیل دولت یافت. از اینرو تشکیل دولت، تعیین ریاست جمهوری، نخست وزیر و نظامی که بعداً شکل مشخصتری پیدا کرد، اساساً اتحاد قرار گرفت. چسار - چوب از پیش تعیین شده ای - که صرفاً مورد توافق و طرف تشکیل دهنده (بنی صدر و مجاهدین) بود و نه برخواسته از یک همسویی و تفاهم همه جانبه نیروها - را در برابر مردم و نیروها قرارداد. از طرف دیگر برای اینکه اساساً ضرورت تشکیل دولت را ارزیابی کنیم، آنچه که اساسی بنظر می آید بررسی شرایط ذهنی صف بندی های درونی، میزان و درجه توان توده ها، برای رویارویی با رژیم میباشد. یعنی وجود پارامترهای گوناگون اجتماعی - فکری و سیاسی تا در یک توازن قوای متناسب و نه صرفاً مستکی به نقاط ضعف دشمن، سرنگونی میسر



گردد، سرنگونی ای که با مشارکت همه جانبه توده ها انجام میگیرد. حال آنکه تکیه یک جانبه بر روی نیروهای سازمانی خود و آمادگیهای آنها و در پی آن برنامه ریزیهای ویره ای که صرفاً از اسلوبهای سیاسی و تحلیلی خاص سازمانی تبعیت میکند، راه را بر تشکیل یک جبهه سراسری، که با شرکت کلیه نیروهای درگیر و نیز همپا با قدرت و توان توده ها و بافرا حوالتن آنها به مدارج بالاتر مبارزه انجام میگیرد میبندد. و خواهنا خواه از توان بسیج سازمان - دهری و نفوذ گسترده می اندازد. بنابراین ضعف عده پیدایش اتحاد بر مبنای دولت در سه خصلت عام تجلی میابد: ۱- پیش ساختگی آن، ۲- عدم تبعیت این بافت از مرحله مبارزه عدم تناسب میان بافت دولتی اتحاد - کوه اساساً با تحلیل و قلمداد سرنگونی سریع قدرت و به میدان آمدن وسیع توده ها شکل گرفت. با توانمندیها و میزان مشارکت توده ها در این مبارزه. مقصود از این توانمندی توده همسبب مشخصاً درجه یکپارچگی ذهنی و عملی آنها، نسبت به رژیم و آشنا بیش از نسبت به اهداف جنبش و درجه مایه گذاری و مشارکت در این امر میباشد. برای یافتن پاسخ مشخص تطبیق این پارامترها با شرایط جامعه پس از ورود جنبش به فاز جدید ضروری است. جهش فاز مبارزه از شکل سیاسی - تبلیغی بسط صرفاً نظامی دو عارضه را بدنبال داشت: ۱- شقه شدن و صف بندی متخاصم میان توده های مردم. این شقه شدن را باید یکی در وضعیت پایگاه رژیم در میان قسرها نگاه جامعه که هنوز تحت تاثیر ماهیت استعماری رژیم بودند و اگر چه اقلیت را تشکیل میدادند، اما بدلیل تمرکز، دینامیزم ویره مذهبی و فعالیتشان نقش مهمی را برای بقا رژیم بازی میکردند و از دیگر توده های بریده از رژیم که گره بدلیل پیروسیه آگاهی بحشر و امساکر که توسط اپوزیسیون پر ریزی میشد، ارسناحت و آگاهی نسبت به

رژیم برخوردار بودند، اما تمرکز، توان تصبیق با فاز جدید مبارزه و ارتباط شبکه ای گسترده و تضمین سندهای با جنبش ندادند، جستجو کرد. ۲- متمرکز شدن مبارزه بر روی موتورهای کوچک نیروی مسلح و در نتیجه قفل شدن حرکت اعتلای توده های بریده از رژیم و عدم رشد طبیعی مراحل مبارزه. این ضعف عده طبیعتاً پراکندگی، توهم و انفعال را در توده دامن میزد و در نتیجه از قدرت تهاجم، بی بهره میساخت. عده شدن مبارزه مسلحانه توسط پیشگام نخستین ویژگی اش، رنگ باختن و یا ضعیف شدن رابطه فعال سیاسی آموزشی به توده، تشکل بخشی آنها و در نتیجه تضعیف صفوف یکپارچه و متسلک توده عا ست

اساساً میزبان سنجید رستی یا ناد رستی هر تاکتیکی در مبارزه بر میگردد به توان آن در مشارکت دادن توده در امر مبارزه و ارتقاء سیاسی فکری آن به سطح آرمانها و اهداف جنبش، به عبارت دیگر همسو کردن عملی - فکری توده با پیشگام. طبیعتاً دست یابی به این اهداف بر میگردد به وضعیت و نحوه ارتباط پیشگام - توده، تعلق و تقید داشتن به سطح توان عملی، آگاهی اجتماعی وسیع آس و میزان تمرکز و تشکل توده، تنها ملاکی است که پیشگام را از دو بیماری ولنتاریسم و پولیتریزم دور میسازد و تحقق امر سرنگونی هر جاکمیتی را میسر میسازد.

بر همین اساس و عداوت، در راستای ارزیابی این وضعیت است که پاسخ به ضرورت تشکیل دولت - که آخرین کار است مثبت یا منفی خواهد بود. در دیدگاه ما، و با ارزیابی کلی ای که از رژیم، مردم و پیشگام داریم وظیفه عده در آن شرایط تشکیل دولت که تمرکز و هماهنگی بحسیدن به نیروهای مترقی و مردمی جهت تشکیل یک جبهه مردمی مبتنی بر: ۱- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۲- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۳- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۴- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۵- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۶- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۷- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۸- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۹- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۱۰- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۱۱- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۱۲- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۱۳- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۱۴- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۱۵- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۱۶- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۱۷- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۱۸- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۱۹- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۲۰- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۲۱- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۲۲- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۲۳- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۲۴- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۲۵- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۲۶- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۲۷- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۲۸- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۲۹- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۳۰- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۳۱- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۳۲- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۳۳- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۳۴- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۳۵- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۳۶- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۳۷- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۳۸- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۳۹- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۴۰- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۴۱- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۴۲- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۴۳- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۴۴- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۴۵- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۴۶- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۴۷- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۴۸- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۴۹- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۵۰- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۵۱- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۵۲- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۵۳- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۵۴- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۵۵- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۵۶- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۵۷- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۵۸- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۵۹- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۶۰- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۶۱- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۶۲- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۶۳- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۶۴- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۶۵- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۶۶- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۶۷- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۶۸- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۶۹- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۷۰- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۷۱- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۷۲- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۷۳- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۷۴- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۷۵- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۷۶- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۷۷- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۷۸- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۷۹- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۸۰- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۸۱- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۸۲- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۸۳- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۸۴- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۸۵- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۸۶- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۸۷- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۸۸- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۸۹- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۹۰- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۹۱- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۹۲- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۹۳- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۹۴- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۹۵- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۹۶- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۹۷- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۹۸- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۹۹- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال) ۱۰۰- آگاهی (انتقال علت انقلاب و انتقال)



با سرکست گسترده و فعال آنها است و نه محدود به چند نیرو و یا گروه پیشقراول و از دیگرسو عدد ایت شده و متمرکز است و به نشتت و جناح بندی دچار نمی شود. در این شکل نه توده ها و حرکتشان مورد بهره برداری غاصبانه واقع می شود و نه پیشگام به نیابت گام گذاشته و به آوانتوریسم دچار نمیگردد. این تاکتیک کدام است؟

(۱) کار گسترده تبلیغی - بسیجی: مبارزه باریشه - هدای روانی ترور و اختناق در شکل افشاگری سیاسی - ایدئولوژیک، کنترل و هدایت ذهنیت توده ها در بستراصولی و راستین آن از طریق مبارزه با تمامی گرایشات انحرافی و تاثیرات روانی ناشی از اختناق، آماده کردن توده ها نسبت به دیدگاهها و خطوط سیاسی اپوزیسیون آشنا کردن توده ها نسبت به مانورها، روابط و نهاد های رژیم و ...

(۲) تشکل: حاد کردن رابطه مردم و رژیم با تکیه بر نقاط ضعف و کمبودها و تضاد های اجتماعی - طبقاتی، سازمان بخشیدن بسبب نارضایتی های مردم و بسیج آنها همسو کردن مجامع، هسته های خود جوش مردمی و برگزیدن عناصر بالنده از میان آنها، هدایت و کنترل رهبری جوشیده از متن توده ها، متحد کردن شیوه های مبارزاتی جوشیده از متن مردم ایند و مرحله عدتابه مثابه آماده سازی شرایط برای ارتقاء مبارزه به مرحله عالی آن که همانا مبارزه مسلحانه سراسری است می باشد.

(۳) مبارزه مسلحانه توده ها، تربیت نیرو و هدای نظامی، تشکیل هسته های مقاومت مسلحانه، بی شک تحقق این اهداف عمدتاً از عهد ده یک جنبه گسترده بر میاید، جنبه های که میتواند

( از قوه به فعل در آوردن توده ها فعال کردن مشارکت آنها با در نظر گرفتن سیر ساده به پیچیده ) می باشد. تشکیل جنبه نه تنها موجب به قدرت عمل و در نتیجه ایجاد تعادل قوای مناسب میان نیروهای اپوزیسیون میگردد و در نتیجه از تشتت و پراکندگی و نهایتاً انزوا میبهریزاند که توده ها را در مراحل مبارزه به میدان می کشاند و در نتیجه نقش رژیم را در سرکوب تحمیق خنثی نموده و به بحران درونی آن دامن میزند.

### مبنای اتحاد

همچنانکه نظام اتحاد مبتنی بر جنبه از اسلوب و ویژگیهای عام مرحله مبارزه تبعیت میکند، جهتگیری سیاسی - طبقاتی، تاکتیک - های اتحادی این جنبه و نیز اهداف تعیین شده آن نیز از این خصلت عام پیروی میکند.

الف - اتخاذ تاکتیک سراسری هماهنگی باتوان توده ها.

بی شک قدرت عمل و نفوذ یک جنبه مردمی - دیمکراتیک به میزان هماهنگی و یکپارچگی و گستردگی ای است که میتواند میان نیروهای تشکیل دهنده آن در عمل بدست آورد. به طور طبیعی در جامعه اعمال گردد. این هماهنگی در تاکتیک متناسب با شرایط و توان توده ها موجب آن میشود که مردم متکی به قدرت خویش و همگام با پیشگام، به طور متمرکز و رهبری یافته در مبارزه و رویارویی خویش با رژیم پیدا کند و معتقد، فعال و یکپارچه رژیم را به تهاجتم بکشانند. یعنی از یکسو، یک حرکت مردمی،

پیروز باد نبرد رها میبخش اسلام اجتهادی بر علیه اسلام فقاهتی حاکم



از کلیه نیروهای فعال و درگیر در میدان ترکیب یافته که هر یک به سهم خویش و متناسب با توان خود، تحقق آن را دنبال میکنند.

### ب- سمت گیری این جبهه

نکته اساسی که امروزه در سطح جنبش مطرح است جهت گیری این جبهه است. اینکه چه نیروهای را در بر میگیرد و چه مرزبندی برای ترکیب آن در نظر گرفته میشود؟

پاسخ این سوال در تشخیص ما نسبت به مرحله کنونی است. آیا مرحله مبارزه را د مکراتیک ملی میدانیم؟ یعنی گرد هم آیی کلیه نیروهای سیاسی با هر پایگاه و جهت گیری طبقاتی خاص (اعم از کلیه جناحین بورژوازی) آیا مرحله مبارزه د مکراتیک بوده ای است؟ یعنی گرد هم آیی نیروهای نافی استثمار و خارج از مرز اعلان کردن بورژوازی.

در شماره های گذشته (شماره ۶ و ۷) دیدگاه خویش را در این مورد روشن کرده ایم. در حال حاضر مبارزه با رژیم استعماری حاکم که آزادی سیاسی، عدالت اجتماعی و رشد فرهنگی را با عقب افتاده ترین اشکال سرکوب می کند و مورد تهاجم قرار میدهد، نیازمند جبهه گسترده ای است که بتواند بیشترین نیرو را حول آرمانها و اهداف مشترکی که همانا سرنگونی دیکتاتوری و حاکمیت د مکراتیک و مردمی است جمع کند.

بنا بر این هشکل عمده نه شرکت نیروهای سیاسی با پایگاه طبقاتی بورژوازی و جهت گیری سیاسی لیبرالی میباشد، بلکه برنامه ریزی و جهت گیری این جبهه است. از آنجا که فاز مبارزه نسبت به گذشته (دوران انقلاب پهن) در مرحله تکاملی تری قرار گرفته، نمیتوان به صرف جمع آوری و کنار هم قراردادن نیروهای رنگارنگ بسنده کرد بدون هیچگونه مرزبندی و جهت گیری خاص سیاسی - طبقاتی. بنا بر این اصل اساسی، برنامه و روح و هویت اهداف مشخص شده این جبهه است. اینکه منافع چه طبقه ای را تأمین میکند؟ به چه نوع تحول و انقلابی معتقد است؟

به چه برنامه ای برای متحول کردن نظام اجتماعی باور دارد؟ در کل سوالاتی است که باید پاسخ گفت. چنانچه گفته شد، امروز مبارزه در مرحله تکاملی تر از مبارزه پیشین قرار گرفته است. گسترده مبارزه اصلی بر علیه دیکتاتوری است و شعار اساسی را د مکراسی تشکیل میدهد اما امروزه در این مرحله جدید مبارزه ضوابط نظام پیچیده تر با چهارچوب مشخص تری را میطلبد و تکیه بر ضرورت یک جبهه گسترده به معنی د ر و بیگر بودن برنامه ها و جهت گیریهای طبقاتی - سیاسی آن نیست، بلکه ما دوره گذاری از یک مبارزه آزادی بخش ضد استبداد ی را به مبارزه طبقاتی میگردانیم. یعنی به مبارزه آزادی بخش - د مکراتیک در مرحله پیچیده تری قرار داریم. اما هنوز بدوران نهائی مبارزه طبقاتی وارد نشده ایم. بنا بر این خصلت عام مبارزه د مکراتیک - آگاهی بخش با جهت گیری سوسیالیستی است.

این برنامه مرزبندیها را مشخص میکند، بی آنکه از گسترده گی جبهه مبارزه بکاهد. دلیل تکیه ما بر جبهه به عنوان نظام اتحاد و نه دولت هم از تحلیلمان نسبت به شرایط وضعیت توده ها برمیخیزد و هم شرایط پهن یسیون.

دولت موقت به دودلیل مانع از گسترده گی و شمولیت میشود.

(۱) به طور طبیعی شکل نگرفته و نظام از پیش ساخته ایی را در برابر قرار میدهد.

(۲) از مراحل ساده به پیچیده جنبش بیرون نیامده در نتیجه خود جوش نیست، یعنی قانونمندی دولتی اش از یک سودرگیریهای کاذب قدرتی بوجود میآورد (چنانچه در حال حاضر شاهد آنیم) و چه بسا منجر به جذب نیروهای فرصت طلب و متوهم گردد و در صورت طولانی شدن مبارزه، به اشکال تراشیده ی پردازند و از دیگر سواز جذب نیروهای صادق، متحدینی در ازمد د ر گیرد و صحنه مانع می شود. همه این نقائص صحت از فراگیری یک اتحاد عمل و برنامه مشترک جلوگیری میکند و



وتود هها را به انفعال میکشاند و نیروها را نیز  
 هر چه متشتت تر میسازد. از این رو است که  
 تکیه بر جبهه‌ای مردمی با تاکتیک اهداف و  
 جبهه گیری مشخص ضروری ترین پاسخ مرحله  
 کنونی است که هم صفوف متحد را گسترده‌گی  
 میبخشد و در عین حال هویت های گوناگون بسط  
 حفظ ویژگیها و تمایزات خویش را خود میپذیر  
 بی آنکه بروز این تمایزات، نگرانی و تشتتی در  
 عمل بوجود آورد.

قانونمندی دولتی شورا، از يك سو درگیرسهای  
 کاذب قدرتی بوجود میآورد (چنانچه در حال  
 حاضر شاهد آنیم) چه بسا منجر به جذب  
 نیروهای فرصت طلب و متوهم میگردد که در  
 صورت طولانی شدن مبارزه، به اشکال تراشی  
 میپردازند و از دیگر سوا جذب نیروهای  
 صادق، متحدینی درازمدت و درگیر در صحنه  
 مانع میشود. از سوی دیگر برخلاف مطالبی  
 که امروزه از سوی مسئولین و اعضای شورا مطرح  
 میگردد، شروطی که برای پیوستن به شورا و  
 قرار گرفتن در آن نظام معرفی میشود، يك  
 سری اصول حداقل نیست. بلکه حداکثر اصول  
 و شروطی است که میتواند از سوی جریانی  
 مطرح گردد. پذیرش بنی صدر بعنوان ریاست  
 جمهور این دولت، سپردن اختیارات تام به  
 مسئول دولت، پذیرش مبارزه مسلحانه جاری  
 و... همه بعنوان معیارهای اساسی ای است  
 که بنا بر گفته مسئول شورا، سنگ محک و رودی  
 خروج نیروها و اصولی بودن یا نبودن آن است  
 طبعاً پیش کشیدن این اصول و این پیش شرطها  
 چه برای آنها که میپذیرند و چه آنها که  
 نمیپذیرند، عارضه‌هایی خاصی به همراه دارد.  
 این ملاکها دقیقاً بدلیل ماهیت دولتی آن، به  
 مسئول دولت چنانچه به ریاست جمهوری که  
 در بالای کلیه احزاب و گروهها "قرار دارد"،  
 جایگاه ویژه ای میبخشد. جایگاه ویژه‌ای که  
 خواه ناخواه وضعیت و قدرت دیگر نیروهای  
 تشکیل دهنده را تحت شعاع قرار میدهد

اختلافات اخیر بر سر محور قدرت، "تعیین  
 وزیر"، "عزمونی طلبی" و... منهای ویژگی  
 های خاص هر گروه - دقیقاً برحواسته - از  
 نظام دولتی شورا است. درگیری هایی که اساساً  
 فرسنگها از معضلات مرحله‌ای مبارزه، فاصله  
 دارد. حال اگر حتی، ضرورت اتحاد بر محور  
 دولت جانشین را در آغاز امری ضروری بررسی  
 کنیم، - یعنی ارزیابی کوتاه مدت بودن مرحله  
 (۳ سال) - امروز که عتر این مرحله از مرز  
 ۲ سال پا فراتر میگذارد و به قولی مبارزه  
 خصلت میانه مدت میگیرد، الزامات دیگری  
 طلبیده میشود. این نکته‌ای است که مسئول  
 شورا خود در جمع بندی یکساله به صراحت  
 روشن کرده است.

"توضیحاً متذکر شوم که در زمان سنجشی  
 استراتژیکی ما، کوتاه مدت" معادل ۱ تا ۲  
 سال است. بین ۲ تا ۵ سال را "میان مدت"  
 و از ۵ سال به بالا را "دراز مدت" تلقی  
 میکنیم. بنابراین، وقتی از تشبیت آلترناتیو  
 دموکراتیک، صحبت میکنیم، دیگر منظور ایس  
 نیست که الی لا ید و در برابر هرگونه تغییرو  
 تحول اوضاع داخلی و بین المللی آلترناتیو  
 همین است که هست و لا غیر". (۲)

براین اساس است که امروزه، بر اثر ارزیابی  
 مرحله مبارزه "دموکراتیک ملی با جهتگیری  
 سوسیالیستی" - صفتی نیروهای مردمی و مترقی  
 ضد شاه و ضد خمینی و نیز کیفیت توان مبارزاتی  
 توده‌ها، به اعتقاد ما پاسخ منطقی و سازنده  
 ضرورت مرحله ای جنبش را در گرو تشکیلی و بسیج  
 توده‌ها در راستای قیام قهرامیز، هم‌آهنگ و  
 هم سو کردن نیروهای درگیر در صحنه میباشد  
 و این همه از طریق تحقق يك جبهه مردمی  
 و گسترده میسر است.

#### پاورقی

۱ - جمع بندی یکساله. نشریه اتحادیه. شماره  
 ۰۵۲. صفحه ۳۵



## تَبیین دیدگاهها معیارهای تحلیل در اندیشه شریعتی

۴

ظنیت متقابل پدیدها، که اینهمه خود محتاج کار مستقلی است که در آینده بدان خواهیم پرداخت. در اینجا، سخن تنها بر سر مسأله و معیارهای دیگری است (جدا از چهارچوب کلی مذکور) که شریعتی در تحلیل پدیده های اجتماعی، طرح نموده و بکار برده است.

مبحث معیارهای تحلیل در اندیشه شریعتی، با بحث شیوه تحلیل سیاسی یکی نیست. چرا که اساساً، شیوه و متد، تحلیل یعنی روشن نمودن نخست اصول "تحلیل و سهر مراحل" آن و در نتیجه مستند و مبتنی است بر متد ولوژی ما در شناخت، دیالکتیک و نقد و بررسی پایه اساسی آن، اصل تغیییر و حرکت و تغیییر کمی به کیفی؛ جهش تأثیر

گیری اصل "تعدد عوامل" سازنده اجتماع و تشخیص و تفکیک میان دو "علت قریب" و "علت بعید" در اجتماع به نوعی پلورالیزم جامعه شناسانه، میرسیم. و بر این مبنا، همچنان که در فلسفه، عین و ذهن را از هم جدا نمیدانیم و برای یکی در برابر آن دیگری اصالت تمام، قائل نمیشویم، و در انسان جسم و روح را منفک نمیکنیم و در نتیجه به تقسیم بندی روحانی و جسمانی اعتقادی نداریم و در مذهب دنیا و آخرت را در تداوم یکدیگر تحلیل میکنیم (که اولی مزرع کشت است و دومی فصل برداشت) و در تاریخ گذشته و آینده را شکاف نداده و به نوعی انقطاع تاریخی معتقد نیستیم، در جامعه نیز از دو عامل دست اندرکار ساخت بنای اجتماعی یکی را مقدم و علت العلل ندانسته و در نتیجه به نقش تعیین کننده عوامل دیگر، نیز تا کید میکنیم. این دو عامل کدامند؟ اقتصاد و فرهنگ؟ و یا دقیقتر اگر بگوئیم: مالکیست و مذهب، که قائل به نوعی رابطه دو جانبه علت و معلولی متغیر، یعنی رابطه ای که میتواند هر یک به اقتضای شرایط متغییر

هر انقلابی شناسنامه یک ملت است و هر ملتی در انقلاب خویش است که خود را بنمایش تاریخ میگذارد، مشخصاً سازنده معرفت میکند خواستها و خصا کثرا معنا یاند، که انقلاب آینه تمام نمای اجتماع اوست. در این شماره، کوشیدهایم تا از خلال تبیین و تعمیق هر چه گسترده تر و فرمول بندی ای که شریعتی در ارزیابی عوامل سازنده یک انقلاب ارائه داده است، معیارهای خود را در ارزیابی مبحث پیچیده و عمیق "انقلاب" را تعریف و رایسن راستان نخست به بررسی "زمینه" یک انقلاب و عناصر متشکل آن، میپردازیم. که سنگ زیربنای هر قیامی است.

### زمینه انقلاب (شرایط عللی)

زمینه چیست؟

خاک رویش هر انقلابی که به اقتضای جغرافیای فرهنگی - تاریخی هر ملتی، خصیصه ای دارد و ویژگیهای ممتازی. این خصایص عمدتاً محصول چه زیربنایی هستند و خصوصاً از چه تاثیر میپذیرند؟ در شماره های پیشین اشاره رفت که در تحلیل منشأ تحولات اجتماعی ما عمدتاً با بینش "تک عاملی"، (منظور تفکراتی است که منشأ هر گونه تغیییر و تحولی را در حول و حوش یک عامل و علت العلل ارزیابی میکنند)، مرز بندی نموده و با بکار

که حا کم بود و در غائله کشف حجاب آغاز و عملی شد و در نتیجه انفجاری که همان انفجار ریمب تسلیم به فرنگی بود " که تقی زاده ها " انتقار ش را میکشیدند . از اینروست که در آریزیا بی علل پیدا ایش چنین شرایط اقتصادی-سیاسی فخر اجتماع ما ، به همان نتیجهای میرسیم که سورد ل و سزرد در جهان سوم بدان تکیه میکنند و شریعتی در ایران ، بدان اشاره میکند و آن اینکه در جوامع اروپائی ، آری زیر بنا اقتصاد است و علت اساسی ، شیوه تولید اقتصادی . اما در کشورهای دنیای سوم ، استعمار اقتصادی جهانی " زیر بناست و نه شکل تولید ، چرا که شکل تولید را هم استعمار میسازد و نه استعمار را شکل تولید . شو مثالی که شریعتی با ز نظر سیاسی و اقتصادی اش بکار میگیرد ، این جمع بندی را توضیح روشنگر میدهد : " در کشورهای اروپائی زیر بنا اقتصاد است . راستناست زیر بنا ، تولید است ، یعنی در اروپا به این شکل و با صنعت سنگین تولید کردند و طبقه بورژوازی زشد پیدا کرد و طبقه بورژوازی ، طبقه صنعتی شده و بعد سرمایه داری بزرگ بوجود آمد و بعد این مکتبها ، این وضع اجتماعی ، این نظام حکومتی در اروپا بوجود آمد . بسیار خوب ! آیا همین مصرف و همین اشکال اجتماعی که در اروپا هست ، مثل دموکراسی - به شکل غربی - مثل مصرفهای بورژوازی که الآن در بازارهای ما پُراست در شرق هم هست ، مبینیم که در آفریقا وجود دارد . آفریقا ، شرق ، امریکای لاتین اصولاً آن تحولات اجتماعی را نگذراندند ، آیا این پدیده ها را دارند . پس این پدیده های اجتماعی در آسیا ، آفریقا و آمریکای لاتین زاییده همان علتی که در اروپا هست ، نیست ؟ آنجا عامل اساسی شکل تولید اقتصادی اش است ، اینجا عامل و علت اساسی " استعمار " است و رابطه استعماری جامعه اروپائی با یک جامعه ابتدائی ( ۱ ) . چرا که بورژوازی و

هیچیک معلول زیربنای اقتصادی - اجتماعی و تحول تاریخی خود جوامع جهان سوم نیستند ، بلکه در نتیجه رابطه بیرونی و خارجیشان ، دقیقتر بگوئیم رابطه استعماریتشان با کشورهای متروپل است . و از نظر سیاسی " فاشیزم شبه علمی که در قرن ۱۹ و اوائل قرن ۲۰ بوجود آمد ، زائیده تحول اجتماعی تاریخ اروپاست . بعد از قرون وسطی جوامع اروپائی وارد دوره جدید شدند ، وارد علم شدند ، وارد تکنیک شدند وارد اصالت اقتصادی شدند و بعد اینها تحول پیدا کرد . اعتقاد ا مذهبی یا تغییر پیدا کرد یا کنار رفت و بعد این تحولات آمد و به مکتبهای فلسفی منجر شد . یکی از مکتبهای فلسفی زاییده طبقه تکنوکرات بود و بعد طبقه تکنوکرات که در آلمان روی کلر آمد ، بیشتر به فاشیزم چسبید ، با فاشیزم را ساخت ، پس " فاشیزم " زائیده ایجاد طبقه تکنوکرات در آلمان است . اما بعد مبینیم که در اسپانیا فاشیزم بوجود آمده که هنوز هم هست ، در خود کشورهای مادر - آلمان ایتالیا - از بین رفته در حالیکه در اسپانیا هست . بعد همین فاشیزم را مبینیم که در آمریکای لاتین هست . همین فاشیزم را مبینیم که به صورتهائی در آسیا و آفریقا هست . اما نهضت حزبی و فکری و اجتماعی فاشیزم در اسپانیا یا در بولیوی ، یا در آفریقا ، زاییده تحولات زیربنائی جامعه خودش نیست ( ۲ ) زاییده رابطه استعماری این کشورها با اروپا بوده است .

بر این مبنا ، نتیجه میگیریم که در شرق ، در کشورهای جهان سوم ( دنیای دوم مورد اعتقاد ما ) علت اساسی را نه شیوه تولید و مناسبات تولیدی مالکیت ، بلکه " استعمار " میدانیم ، که مقدمات در وجهه اقتصادی و متعاقباً فرهنگی سیاسی اش ، در شرایط اجتماعی کشورهای جهان سوم ، دخیل شده و نقش ایفاء میکند . بنا بر این در تحلیل میلاد ، رشد و بلوغ یک

انقلاب، نهضت مردمی، نهضت طبقاتی و نهضت ملی و آزادی و استقلال و انقلاب و انقلاب را میسر کرد. چه در زمینه‌های بنیادین و چه در زمینه‌های اقتصادی و اجتماعی. نامی که در این زمینه به نامی و رکن اساسی یک انقلاب است. به موازات روند جامعه با "تغییر و تحول" به وقوع می‌پیوندد. هرچه سریع‌تر که ما از آن بخواهیم "زمینه" نامیده را پاس کنیم و در راه مستقیم با قنطاریت خود، فرایند اجتماعی را تسهیل نمودیم که از نظر ما همان استعمار است و در تحلیل پیرزاد، کشور را در حالتی که جامعه ما مطالبه روند و روند خود را تغییر و تحویل شرایط اقتصادی ایران و طبقه کارگران و دهقانان نیست بلکه می‌باید به نظر استعمار و وابستگی استعمار را که "در پهن" محدود و حذف دهنده آن است، بر تالیف استعمار اما آیا میتوان صرف‌نظر بر "منطقه اقتصادی" جوامع جهان سوم، "نظری استعمار را ایجاد چنین موفقیتهای "بسیار" داشته‌اند - به شناخت زمینه جامعه و شناختن به عبارت دیگر، آیا زمینه اجتماعی در جوامع ما، همسوی نقش استعمار و منطبق استوار "حیرت" در مقدمه به وجهی دیگر، هر چه کردیم که از آن بعنوان "روایح اساسی یک اجتماع" نام می‌بریم، حاضر چه روایح اساسی از جهتند؟ "مذاهب حکومتی در باره شخصیت‌های متنفذ روابط داخلی و خارجی همه و همه‌ها، راه تحصیل این همه‌ها، نظام و غیره" و "حالات یک جامعه است و هر یک وادب و پیشرفت در آن اجتماع، چه در این وجهی باقی است که در یک جامعه یک انقلاب باید به آن نگاه کرد. چرا که ما، زمینه یک انقلاب را به از دست دادن بررسی قرار دادیم - از این جهت، بررسی "نظری استعمار" و "منطقه اجتماعی" است.

۱- از دید تاریخی: نژاد، تاریخ، روا بسط بین المللی، "استعمار".  
 ۲- از دید روانشناسی: مذہب، حکومت مردم... تنها از خلال یک بررسی عمیق همه جانبه در این سه شاخه و در مقطع تکوین یک انقلاب است که میتوان به تحلیلی درست و جامع از "زمینه یک انقلاب" رسید.

پاورقی ها

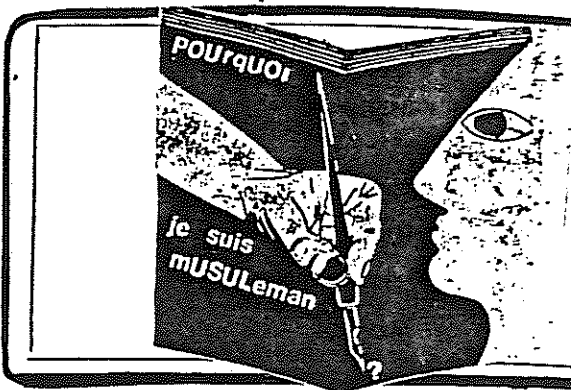
- ۱- مجموعه آثار ۱۸۰ (اسلام شناسی اثر معلم شهید، شریعتی، آسمان کتاب)

بقیه ترجمه از صفحه ۳۰

تکنیکی را کنار نمیگذارد، بلکه بالعکس آنها را بکار گرفته در مسیر خدا قرارشان میدهد، وارد اسلام شده‌ام. بنابراین اسلام در زندگی من، نه بعنوان یک گسست، بلکه به مثابه یک مکمل پدیدار شده است.

در بیست سالگی (۱۹۳۳) در رویای وحدت مابین "معنا" و "کارائی" بسر میبردیم. بزرگ‌ترین شادی زندگی من این است که از خلال تمام موانع یک قرن و تاریخی چنین غنی، در جهش‌های خشن خود، یک استمرار اساسی را در وحدت معنا و کارائی بازمیابیم و آگاهیم که در ۷۰ سالگی به رویای بیست سالگی ام وفادار ماندیم.

پایان



## (خط سیر يك قرن)

(ترجمه مقاله ای از روزه گارودی)  
"چرا مسلمانم؟"

لامذهب بودند و من مسیحیت را انتخاب کردم و از جنبه سیاسی، سنتی و محافظه کار بودن، حال آنکه من در سال ۱۹۲۳ به حزب کمونیست فرانسه پیوستم.

در دنیای عبث، برای معنا بخشیدن به زندگی، مسیحی بودم. تأملات کی‌یرکگارد در رابطه با ایثار ابراهیم، مرا به تبار و راه ابراهیمیان پیوند زد و از جنون حکمت حکیمان که ما را به چنین هرج و مرج میراثی ره برده بودند، برایم پرده برداشت و به من آموخت که ایمان آنجا آغاز میشود که عقلی پایان رسد. در دنیای در معرض خشونت، مارکسیست بودم تا به عمل خویش کارائی بخشم. چرا که کمونیستها پی گیرترین حریفان کاپیتالیسمی بودند که ما را به هرج و مرج سوق داد و نازیسمی که وحشت و ترور را به ما تحمیل کرد. در طول يك ثلث قرن، علی-رغم ريسك افراط و تفریط، کوشش کردم دو سر زنجیر را حفظ کنم.

مارکسیسم برای من يك ایدئولوژی، یا يك جهانبینی نبود، بلکه يك متدولوژی ابتکار عمل تاریخی بود، یعنی در آن واحد هنر و علم تحلیل تضادهای عده يك دوران و يك جامعه بشمار میآید، تا بر اساس این کسب آگاهی بتوان طرح توانمندی را پی ریخت که بر تضادها فائق آئیم. میان ایمانی که به حیات معنا میداد و متدی که به عمل کارائی میبخشید نه تنها تعارضی نمیدیدم که بالعکرنوعی

این، يك اعترافنامه نیست، بلکه کوششی است برای خواندن خط سیر يك قرن، از خلال تاریخ يك زندگی.

در سال ۱۹۲۳، بیست ساله بودم. در سال ۱۹۲۹، هنگامیکه بحران بزرگ در ایالات متحده شروع شد و موجش به اروپا رسید، هفتاد میلیون نفر در جهان صنعتی بیکار بودند. کودکان بدون شیر بسرمیبردند، در حالیکه هزاران گاو شیرده را در هلند سلاخی میکردند. گندمها در لوکوموتیوها میسوختند، در حالیکه انسانها در بندر ژن برای بدست آوردن قرص نانی میجنگیدند. در سال ۱۹۳۳، هیتلر قدرت میرسد، موسولینی به زودی ایتالی را مورد تاخت و تاز قرار میدهد. ۳ سال بعد فرانکو با کمک هیتلر و موسولینی به جمهوری اسپانیا میتازد. ما با احتساست شاهد پایان جهان بودن و در آخرالزمان زیستن به سنین بزرگی خود میرسیدیم. در حالیکه در چنین دنیای پرالتهاپی پرستاب شده بودم و با قلبی پر تلاطم، دو تصمیم گرفتم. تصمیماتی که بدور از هرگونه سنت خانوادگی اتخاذ شدند. والدینم بلحاظ مذهب،

مقدمه این کتاب، ده به چهارده زبان ترجمه شده، توسط یکی از علماء خلیفه و متخصص کنسول، یعنی پدر کارل راهنر، ژرژوئیست آلمانی نوشته شد بود. برای آخرین بار در جهانی سرشار از خشم و عاری از عشق برادرانه به گفتگو فرامیخواندیم.

اینچنین یأسها به بهار تازه انسانها در نسل جوان ما جوانه زد، امیدی که به زودی به یأس مبدل شد: در سال ۱۹۶۸، سالیکه نسل جوان دریافت که مدل غربی رشد، (یعنی هر چه بیشتر و هر چه سریعتر تولید کردن هر چیزی، اعم از مفید و غیرمفید، زبان آوری یا مرگ اور، همچون تسلیحات) با موفقیتهايش خطر بیشتری را عرضه میکند، تا با شکستهایش.

تا آن زمان انقلابی بودن، دادن تئوری بحرانهای نضام بود. از این پس درک و زندگی در نظامی دیگر معنای انقلابی بودن میگشت. غرب عجز خود را به نمایش میگذارد. تمامی غرب، چه اروپای غربی، چه شرقی، چرا که کشورهاییکه خود را سوسیالیست مینامیدند و احزاب کمونیستی که بدنبال آنها بودند، همگی به همین الگوی رشد معتقد گشته بودند. الگوی فرهنگی مبنای این مدل رشد، متأثر از همین حرکت، مورد سوال قرار میگرفت. موضوع بر سر یک بحران تمدن بود، یعنی معنای خود زندگی بزرگسالان رفتی بود. سالیانی، پیامبران دروغینی سعی داشتند نسل جوان ما را متقاعد سازند که زندگی آنها و تاریخ مشترک ما معنایی ندارند: یکی از مشهورترین بیولوژیستهای ما، اشکال علم سبیرنتیک را که حاکی از برخی تحولات زندگی در سطح بیولوژیک اند، را به تمام ابعاد زندگی بطور دلخواه تعمیم میداد و سعی مینمود به ملقبولاند که وجود ما تماماً از "ضرورت" و

اکمال متقابل میافتیم. در طول يك ثلث قرن، با نیت برقراری گفتگویی میان مارکسیستها و مسیحیان میزیستم. من از این دوره نه متأسفم و نه آنرا توجیه میکنم، زیرا از کمونیستها - هائی که من در کو دکی تقدیرشان میکردم در مغرب به تنهایی علیه جنگ استعماری و در مقابل عبدالکریم مبارزه میکردند. و هنگامیکه در اسپانیا "بر یگاد های بین المللی" را به تنهایی علیه فرانکو بوجود آوردند، من از اینکه در صفوفشان پیکار میکنم به خود میبالیدم. همچنین زمانیکه علیه کاپیتو-

لاسیون مونیخ مبنی بر واگذاری چکسلواکی به هیتلر، باز به تنهایی مخالفت میورزیدیم. بخصوص در زمانیکه پس از پیروزی هیتلر بر فرانسه، به محض بازگشتم از جبهه در ۱۴ سپتامبر ۱۹۴۰، به جرم ایجاب اولین گروه مقاومت در تارن، که به قیمت ۳۳ ماه حبس در اردوگاه اجباری نازیها، برایم تمام شد، به حقانیت راهم اطمینان بیشتری یافتم. ما در حماسه "نهضت رنسانس فرانسه" در اولین سالهای پس از پیروزی علیه اشغالگران و نیز در مبارزه علیه جنگ استعماری جدید در ویتنام شرکت کردیم.

آنگاه نوبت چرخش رؤیایها فرا رسید. از بوداپست تا پراگ، تصویری دیگر از سوسیالیسم لیزم برایمان افشا میشد و سوسیالیسمی که پس از ۱۹۱۷ و آنگاه در استالینگراد، نتواند انزمان به رنجبران و مستضعفان سیمائی از امید داده بود.

تصمیم کنگره بیستم برای اصلاح و افشای اشتباهات و جنایات استالین، عقیم ماند همچنانکه "اجتهاد" کلیسای کاتولیک در برابر شورای مذهبی واتیکان دوم به انجماد انجامید. در سال ۱۹۶۴ در حالیکه عضو دفتر سیاسی حزب کمونیست فرانسه بودم، کتابی نوشتم بنام: "از تکفیر تا گفتگو، یک مارکسیست به کنسول مذهبی خطاب میکند".



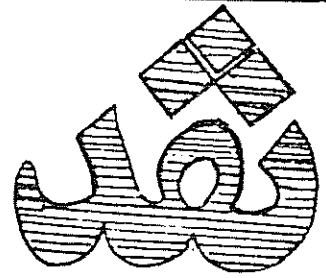
باعث نخواهد شد که من پیامبران بنی اسرائیل را فراموش کنم و نه بیشتر، نمیتوانم در باره رژیم‌هایی که خود را اسلامی میخوانند، قضاوت کنم. اسلام، همچون یهودیت و مسیحیت، ایدئالهای نظم دهنده به زندگی روزانه ما هستند، آفقی که ما بسوی خود را هدایت میکنیم، آفقی که همواره ما را بسوی خود میخواند، پی آنکه بتوانیم هیچگاه بدان برسیم.

آیا پاسخ به فراخوان اسلام، راه حلی برای تمامی مسائل است؟ بی شک نه. آیا این نیست که تنها به ما کمک میکند تا مسائل واقعی را طرح کنیم؟ و قبل از هر چیز، "مدرن بودن" یعنی چه؟ تا بتوان به درگیری‌های زمانمان پاسخ گوئیم؟ برای یک مسلمان، مدرن بودن تقلید از غرب نیست. بزرگترین بدبختی اسلام در آنچه مربوط به نهضت رنسانس مورد اعتقاد او بود، همان اشتباه گرفتن مدرنیزاسیون با غرب‌گرایی است. مومن بودن، تنها "بازگشت" به منابع نیز نیست، در گذشته محصور شدن و تکرار آن نیست، با قهقرا قدم به آیندگان گذاردن نیست. برای اسلام زنده بودن، خود بودن است و گشودن باب "اجتهاد" در قرآن یافتن لغات کسند ه نیست، بلکه در باطن روح حیاتبخش است. قرآن، آنچنانکه محمد اقبال میگفت، در خود اصل حرکت را حمل میکند، اصلی که این تفسیر را زنده و پویا میسازد. قرآن بیادمان میآورد که خدا به انسان "اسما" را عرضه کرد و بر ما ست که رمز آنها را کشف کنیم. استعاره را با معنا اشتباه گرفتند، احترام گذاردن به وحی نیست، بلکه تحمیل محدودیتهای درک حاصر خویش بر آنست. یک ضرب‌المثل بودائی میگوید: "آنگاه که انگشت ماه را نشان میدهد، نادان به انگشت مینگرد."

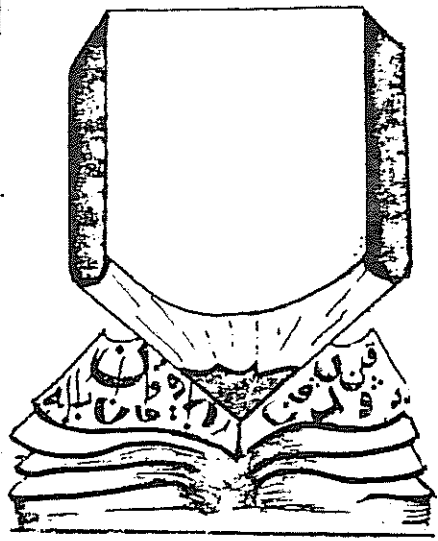
دومین اصل اجتهاد، اقتضا دارد بیاد داشته باشیم که "کتاب"، خواه تورات، انجیل یا قرآن، داستان دخالت (نقش)

خدا در زندگی حلقه‌هاست. موضوع همواره بر سر یک پاسخگویی تاریخی به یک مسئله تاریخی است. این پاسخ از الهام خدائسی تأثیر میپذیرد، اما در زبان و آداب یک خلق بیان میشود. درک و احترام آن، تکرار فرمولبندی آن نیست، بلکه به عمل درآوردن آن برای حل مسائل عصر و جوامع ماست. روحی که قرآن و سنت برای حل معضلات زمانی دیگر و اجتماعی دیگر الهام بخشیده اند. سومین اصل اجتهاد، جدانکردن یک جمله از جایگاه آن است، و نخواندن آن بعنوان یک ماده از قانون جزائی ما، یا یک قانون از علوم ما، بدون آنکه آنرا در متن عمومی قرآن و سنت که بدان معنا و بار میبخشد، قرار دهیم. در یک کلام، آنچنانکه ژان ژورس میگفت، وفاداری به کانون پیشینیان، حافظ خاکسترهای سنت، بلکه انتقال شعله است.

یک اسلام زنده که چنین حیات یافته است، طبق اصول خاص خویش، بهمان بزرگی دوران او شکوفا می‌آید، در قرن هشتم، که در برابر دو آب‌سردرخت متخاصم و روبه‌زوال (بدلیل هنین نیروهای مخرب): یعنی امپراطوری ساسانی و امپراطوری روم شرقی، میلیونها زن و مرد را به ابعاد خاص انسانی خویش، یعنی ابعاد خدائسی، متعالی و روح یک زندگی جمعی جدید، خود-آگاهی بخشید، میتواند در جهان امروز، گسترش یابد. من به سهم خودم، داعیه تمام‌زندگی ام، جستجوی نقطه‌ای بوده است که در آن عمل آفرینش هنری، عمل سیاسی و عمل عقیدتی (ایمانی) یکی شوند. در اسلام، ایمانی یافتیم که در آن واحد یک مذهب زیباشناسی و یک اخلاق عملی. من بی آنکه آنچه را مسیح در زندگی برایم به ارمغان آورده بود، نفی کنم (چراکه در قرآن، او پیامبر اسلام است)، و نه آنچه را مارکسیسم برای تحلیل جامعه‌های ما و برای عمل کارا در آنها، ب من آموخته بود، کنار گذارم (چرا که ایمان مسلمان هیچ علمی و هیچ دنیاه در صفحه



## ”برخورد با دین“ با کدامین دیدگاه؟



نقدی بر مقاله ”کمونیستها و ضرورت برخورد با دین“  
از نشریه ”رهائی“

در ماههای اخیر، شاهد شروع مبارزه مجدد ایدئولوژیک از سوی مارکسیست-لنینیستها بر علیه مواضع نیروهای مترقی مذهبی بودیم. انتشار سه جزوه از سوی چهار نیروی مصلحی: ”کمونیستها و ضرورت برخورد با دین“ از نشریه ”رهایی (سازمان وحدت کمونیستی)“، ”انقلاب آقای رجوی در علم و فلسفه“ نقدی بر کتابتبین جهان از نشریه جهان (دانشجویان عواد اراقلیت).

”مارکسیسم اسلامی یا اسلام مارکسیستی“ از فدایی شهید جزئی با مقدمه راه فداایی.  
”مسئله مذهب و شیوه برخورد با آن“ از ”سوی سوسیالیسم“ (نشریه ”حزب کمونیست ایران“) در ادامه مبارزه سیاسی علیه مجاهدین خلق بر محور ”جدایی دین از دولت و سیاست“ صورت گرفته است.

مقاله حاضر قصد دارد با نقد مقاله نشریه ”رهایی“، به سنجش میزان صحت و سقم ”استدلالات“ آن بنشیند و از خلال این نقد بکوشد به چند پرسش که از مطالعه آن نشریه طرح میشود، پاسخ گوید.

الف - محور اصلی مقاله آقای د. قبادراه انتقاد ایشان بر ”چپ عقب مانده ایران“ و ”مماشات“ همیشگی این ”چپ سنتی“ با دین

و ”نادیده گرفتن نقش ویرانگرانه آن“، تشکیل میدهد؛ و ایشان که از رهبران سازمانهای سنتی سرخورد هاند، مخاطبین مقاله را ”توده های - ی چپ“ میگیرند. اول باید دید ادعای عدم مبارزه از سوی مارکسیستها علیه دین در ایران ”طی هشتاد سال اخیر“ (۱) تا چه میزان صحت دارد؟ نویسنده خود، طیرغم تلاش وافرش برای پوشاندن همه حقایق و وقایع تاریخی دال بر برخورد های منفی ”مارکسیستها علیه مذهب در ۶۰ سال اخیر و نمونه های آشکاری چون ضربه جنگل، ضربه به نهضت ملی، تحریف قیام ۵ خرداد و نهایتاً ضربه به سازمان مجاهدین، تنهائیک نمونه کوتاه ارائه میدهد و آن هم فقط در یک دوره بسیار کوتاه قبل از ۲۸ مرداد ۲۳ که حزب توده به فکر مبارزه با دین افتاد و در این ”مبارزه“ زشت ترین، بی شرف ترین، چپ - روانه ترین و منفی ترین شیوه ها را بکار گرفت (ص ۹). شاید اگر انتقاد نویسنده بر ”چپ ایران“ در عدم مبارزه با دین در حد یک اشتباه تاریخی یا حتی یک ”وارونه سازی“ تاریخی خلاصه میشد، میتوانستیم با ردیف کردن تاریخ خیانت های عناصر چپنما به جنبش های ملی - مذهبی از مشروطه تا کنون ایشان را از اشتباه درآوریم. اما از آنجا که

انگیزه نویسنده نه تحقیق تاریخی، بلکه به قول لنین "بیداد علیمدین" است، باید به سراغ اصل مطلب رفت، و اما اصل مطلب: "اینست که از شرایط مناسبی که حکومت اسلامی بوجود آورده و جنایات این رژیم متکی بر دین اسلام و قرآن، باید حداکثر استفاده را کرد و بایستند ماهیت اسلام واقعا" راستین یعنی اسلام صدر اسلام (۲۳+۵ سال)، یعنی اسلام خمینی را به کارگران و سایر زحمتکشان جامعه (و نیز به بسیاری از مدعیان مارکسیسم - لنینیسم) نشان داد" (ص ۴۵). اگر زمانی رفقا مینوشتند: "موضع مارکسیست‌ها در مورد دین (تمام ادیان) بر کسی پوشیده نیست و لسی آنچه که عده‌ای را از عده‌ای دیگر جدا میکند نحوه برخورد با دین است - قائل شدن یا قائل نشدن تفاوت بین متولیان دین و قربانیان دین" (ص ۱۰۱) امروزه به برکت شرائط مناسبی که رژیم حاکم برایشان بوجود آورده است و پس از سی‌خرداد ۶۰ که کم‌کم برخورد صریح و مبارزه‌ی قاطع با دین (اسلام و بویژه تشیع) زمینه‌های اجتماعی مساعد یافت"، (ص ۲۲)، میبایست رندانه مدام وعامدانه همه جا "تشیخ‌سرخ‌علوی، اسلام راستین"، اسلام مجاهدین "و شریعتی را با اسلام خمینی، کاشانی، شریعت‌داری و... خلاصه اسلام قربانیان" را با اسلام "متولیان" یک کاسه کرد و به عروسيله ضد اخلاقی ممکن به "تودها وانمود کرد که "اسلام راستین، اسلام صدر اسلام، اسلام حکومت محمد - حکومت علی... همین اسلامی است که در ایران ری رجال حاضر حاکم است" (ص ۱۵)

شاید خواننده صفحات نقد بد رستی ببرد: کسی که با چنین انگیزه مغرضانه و ضدیت کور و پیش‌ساخته‌ای دست به تحلیل و یا تحریف مسأله میزند، تا چه حد اثرش میتواند ارزش فکری و علمی داشته باشد، تا بدان توجه شود و بدو بوجه نقد هم قرار گیرد؟

در پاسخ باید بگوئیم، نقد مواضع مذکور نه تنها بررسی "مشتی از خروار" مواضع برخی نیروهای "م - ل" میباشند، بلکه بیشتر بررسی استدلالات سازمانی است که بیشترین داعیه را در مبارزه علیه "بینش و عملکرد ماکیاولیستی" غالب در جنبش کمونیستی جهان و ایران "دارد" (ص ۱۰۱) سازمانی که علیه همه "انحرافات مارکسیستی" اعم از ترسکیسم و استالینیسم و مائوئیسم و کاستریسم و... علیه تاریخ هشتاد ساله انحرافات "چپ عقب مانده ایران" علیه "گیج‌سری‌ها و پرت و پلاگوئی‌های چپ ایران"، علیه سازمانهای سنتی چپ‌پور شکست‌ر عرصه‌تئوریک، ایدئولوژیک و سیاسی، علیه بدآموزیها، کج‌اندیشیها، نعل

وارونه زدنها، اپورتنیسم، ایدئالیسم، پیولیسم پریشان‌گویی و... در چپ ایران برخاسته است. لذا هر خواننده متعهدی حواسش را بدقت جمع میکند تا در "برخورد با دین" از سوی این گروه پیام و حرفتازه‌ای بیابد. و آید رسالت همین جا نیست که بوی تند اخلاق و رسالت و وظائف و مناسبات بورژوازی، از موضع ایمن دایه‌های مهربانتر از ماد، به‌مشام میرسد؟ نویسنده سرفراز توضیح میدهد: "البته فراموش نکنیم که تز "جدایی دین از دولت" به عنوان یک

«جَنكُ خَدَقِ جَنكُ امْرُوزِست

فلان گروه سیاسی را یکبار برای همیشه — چسباندن انگ "ارتجاعی" "مصرود شناخت و ... حتی برخی از مواضع سیاسی مترقی آن را بازیه همان دلایل، "ارتجاعی" و "ضد انقلابی" خواند (۲) میتوان توقع داشت که در استدلال خود لااقل از نظر منطقی دچار تناقض نشود و در صفحه ۲۲ همان مقاله نگوید: "روشنفکر مذهبی، بدلیل اعتقادات دینی، هم روشنفکر نیست و هم مرتجع یعنی دارای افکار و جهات نبینی ارتجاعی است." و "کارگر مذهبی، بدلیل مذهبی بودن، مرتجع نیست، ناآگاه است." و با این قبیل "وراجی ها" (به تعبیر ایشان (۳)) در مورد شریعتی و ... ظالمانی و مجاهدین و آل احمد و ... "ادب" و فلاکت فلسفی و علمی اش را به نمایش گزارد!

و نیز میتوان از فرد یا گروهی که خود را مخالفین ماکیاولیسم و سرکوب میدانند، حواست تضاد "دیالوگ" خویش با چنان "چپی" (که به عقیده نویسنده بیشتر به اصل "عدف وسیله را توجیه میکند" و سیاست سرکوبگری استالینسی و خدا پرستی از نوع "کیم ایل سونگی" گرایش دارد) بجای چنین "دیسکور" و نطق پیششاز دستوری (بخوانید سرکوب) علیه دین (و اسلام و تشیع)، به ضرورت "شناخت" این دین دعوت کند، و در این راه خود پیش از همه آغاز یکبار کند. چرا که بنظر ما، قبل از پیشنهاد مبارزه با پدیدهای باید آنرا شناخت و چه بسا در این شناسایی دریا بیم که خود بیش از پیروان مذهب رقیب، "مذهبی" (به بدترین مفهوم آن هستیم)!

و اما منتها این "توقعات" ما از گروه مزبور از کجاست؟ اولاً "از نظر متدلوژی تبیین مارکسیستی نشریه رهائی میخواهد بظاهر به مخالفت با "نیروهائی که عادت کرده اند در هر مورد نسخه پیچید شده های از انبان "آرشیوهای کلمات قصار" کلاسیک های مارکسیسم، بویژه لینن بیرون بیاورند، و به مدت دو سه سال بعد از ظهور و قدرت گرفتن یک حکومت

ضرورت تاریخی توسط بورژوازی تاریخاً انقلابی قرن نوزدهم عنوان شده بود. چپ اندیش و نابالغ ایران مدت سه سال اول بعد از انقلاب با هر چه که رنگ و بوی بورژوازی یا بقول خودش لیبرالی داشت عداوت میورزید (ص ۱۲) اما در جوامع تکامل نیافته ای نظیر ایران که بورژوازی موجودی ناقص الخلقه، زبون و فاقد هویت مشخص طبقاتی (بمفهوم دقیق عبارت است)، مبارزه با دین ... قبل از همه، بدو سرکوب نیست عاست به عبارت دیگر، چون بورژوازی در ایران هویت طبقاتی ندارد، ما کمونیستها باید تیابتاً دوهویتی شویم و از همان موضع طبقاتی به مبارزه علیه دین دست زیم (۱) با این جایگاه و هویت، صد البته که از اخلاق بورژوازی در همکاسه کردن دو مذهب "جلاد و شهید" بعنوان یک تاکتیک "سودمند" مشترک بعنوان "وسيله" باید استمداد جست و با کنار گذاشتن "خرافات و خزعبلاتی مذهبی" از قبیل "سرم" روز روشن عجالاً "اعلان کرد: "اسلام مجاهدین و اسلام خمینی را دره عمیقی از هم جدا نمی کند. ولی ما، کمونیستها، مخالفین سرسخت اید ه آلیسم، چه توجیهی میتوانیم داشته باشیم؟ مقصود موجوبینه همراهی های برتر کمونیستها و رژیم است، (ص ۷) گوئی "دره عمیق نه در "واقعیت" (خندق ما لافال خون میان اسلام مجاهدین و اسلام حاکمیت) که در ذهن حضرات (و در مباحثات فلسفی میان ماده گرایان پاپندار گرایان) حفر میشود!

از فرد یا گروهی که به "پیکار" در مبارزه با مذهب بدعت و "پیکار" آنرا در مبارزه با دین، "آناشیت" و افراطی بخواند، پیش از این مقدار رعایت صداقت و انصاف توقعی نیست. اما از کسی که در صفحه ده مقاله اش مینویسد: "آیا چون معتقدیم دین ... به غایت ارتجاعی است، پس باید هر انسان مذهبی و هر کارگر مذهبی را به خاطر مذهبی بودن و اعتقادات دینی داشتن، مرتجع خواند و ...

اسلامی در ایران، مرتباً به معنای دقیق کلمه غذیان بگویند، برحیث و در این زمینه به توده های چپ رهنمود میدهد، که از مارکس و انگلس بیاموزد. که در رابطه با مسیحیت، "نه با شعار و دشنام بلکه با تحقیقات پرداخته خود"، مبارزه میکردند، پس با چنین ژست عالمانه ای، خواننده حق ندارد نویسنده و نشریه مذکور بپرسد رفقای عزیز شما در سراسر مقاله ۶۶ صفحه ای خود، در "برحورد بادین" چه متد و شیوه نویسی برای چپ ایران به ارمان آورد هاید؟ سراسر این تحقیق "مگرچیز دیگری بجز" رونوشت برداری، تقلید و تکرار طوطی وار از "انبان آرشیه های کلمات قصار" کلاسیک های مارکسیسم است؟! اگر شما خود "یکی از بارزترین خصوصیات اپورتنیسم راهمین" مخفی شدن در پشت چند عبارت از یک بخشیک مقاله "از مارکس و انگلس و لنین میدانید، مقاله شما با تحریف و کلی بافی در د و زمینه تئوری مارکسیستی مبارزه بادین و نشر نیروها و مذحیب مترقیستی و انقلابی حاضر در ایران، یکی از بارزترین نشانه های همان بیماری "اپورتنیسم ناب و شار-لاتانیسم سیاسی" میان "چپ ایران"، اما در جهت محکوم آن نیست؟ چه فرقی است بین توهم پراکنی، با انقلابی نمایاندن خط امام و ولایت فقیه از سوی حزب توده و اکثریت و توهم پراکنی یا ارتجاعی نمایاندن اسلام و تشیع علوی مجاهدین و سرریختی و غیره از سوی شما؟ آیا هردو افراط و تفریط، بجز نمایش ناتوانی مفروض در درک و نفی و جنس متضاد اسلام و تشیع صفوی یا علوی، ارتجاعی یا انقلابی، قرون وسطایی یا رنسانسی است؟ به هر حال، نتیجه هردو سیاست "دمسازی اپورتنیسم" میان مارکسیسم راست و اسلام ارتجاعی "سیاست توده ای" و "جد سازی دگماتیستی میان سوسیالیسم انقلابی و اسلام علوی" (سیاست امثال شما) یک است و در جامعه مذهبی ما، عبرت از "تقویت ارتجاع از صریح "راستین" خوانندین اسلام" حاضر بر نود هفت است!

عرج ند <sup>المنزلة</sup> اپورتنیسم راست از این تاکتیک، باج دادن به رژیم برای بقا، تحت حاکمیت آن بود و انگیزه اپورتنیسم چپ از این سیاست، باج گرفتن و تصحیف اپورتنیسم (انقلابیون مذهبی) برای سوق نیروها بسوی خود باشد! و ما، از نظر محتوای تبیین مارکسیستی، نویسنده میگوید: "روشنفکران مذهبی و رفورمیستها و ایدئالیستهای مذهبی هر توجیهی در مورد خود یا بینش "مترقیانه" خود ارائه دهند (مانند دکتر شریعتی در بیشتر کتابهای خود و آل احمد، در کتاب د و جلدی "در خدمت و خیانت روشنفکران" و مجاهدین در نشریاتشان)، در تحلیل نهایی، بدلیل پیروی از قوانین ازلی و لایتغیر و بدلیل تعبد و تسلیم در مقابل اراده ی خدا، دشمن حسرت و تکامل آنه دارای انجام د فکری اند، مهمترین آن تاریخ اندیشند و مبله تاریخ اندیشی و سگو (ص ۳۳)

در اینجا نیز، با توجه به ضدیت ظاهری و ادعائی ایشان با "قوانین ازلی و لایتغیر و تعبد و تسلیم و انجهد و تاریخ اندیشی ممکن" در رابطه با نیروهای مذهبی مترقی، ممکن است عده ای بپندارند که ایشان راه حلی غیر جزمی و علمی را تبلیغ میکنند. حال آنکه با مطالعه مقاله، خواننده نه با یک متن علمی و تحقیقی در مورد دین (و اسلام و تشیع) عر چند از زاویه نگرش مارکسیستی، بلکه دقیقاً با یک متر ا عقادای دینی، منتها دین و مذ هبسی دیگر مواجه میشود. و در اینجا این گفته عمیق برد یا اف در کتاب "معنا و منبع کمونیسم روسی" یکبار دیگر اثبات میسود. "اما در واقع اگر کمونیسم با هر مذهبی مخالفت میکند، بیشتر آنرا از آنکه این مخالفت بنام نظام اجتماعی اثر که مجسم میکند، باشد، بدین دلیل است که خود یک مذعب را ارائه میکند" (۱۴)

این نکته، هسته اصلی "نقد" ما را بر مقاله و مواضع "وحدت تلمو بیسی" و سایر گروههای

م - ل ایرانی، تشکیل می‌دهد. عبارت دیگر انتقاد ما اینستکه "پراچای مبارزه بامذ عیبی شدن مارکسیسم"، ایشان "مبارزه بامذ عیب رقیب را به رقبای خود پیشنهاد میکنند؟ بعنوان نمونه اگر ما دانشجویان ارشاد"، بعنوان یک نیروی مذ عیبی می‌آیدیم و بجای مبارزه با مذ عیب حاکم، پیشنهاد "مبارزه قاطع با مارکسیسم و سایر مکاتب و مذا هب رقیب را به نیروهای مذ عیبی ایران" میدادیم، آیا "وحدت اسلامی" حاصله از چنین مبارزه ای برفع همه آرمانهای هزاران شهید و مجاهد و انقلابی مسلمان و همان اسلام راستین و تشیع علی و رنسانس و انقلاب در مذ عیب میبود؟ یا با یکی ساختن همه اسلامهای حاکم از زمان خلفا و بنی امیه و بنی عباس تا صفویه و تا ولایت فقیه کنونی با همه اسلامهای محکوم از زمان علی و ائمه و نهضت‌های شیعه تا سید جمال و مشروطه و جنگل و نهضت ملی و تا مجاهدین و شریعتی و ... بیشترین خیانت را به دومی کرده بودیم؟ شاید بپرسند منظور ما از "مذ هب شدن مارکسیسم چیست؟ در پاسخ باید گفت، منظور ما را خود مارکس بی "نه" گفتن علیه مارکسیست‌هایی که در زمان حیات وی، میخواستند از نظریات وی، یک سیستم "و سپس یک "کلیسا" بسازند با بیان "من مارکسم، نه مارکسیست" (۵) روشن ساخته هر چند "رهایی"

سعی میکند با خلاص کردن خود از شر "قوانین ازلی و لایتغیر و تعبدی" با اصطلاح مارکسیستی به سایر نیروهای م - ل و از قبیل آنها طعن و زند که "ما که "دین و مذ هب" خود مان (کمونیسم) را داریم، به دین و مذ هب "توده ها چکار داریم، در باره دین و نقش مخرب آن سکوت می‌کنیم، مگر از قدیم نگفته اند که عیسی به دین خود، موسی به دین خود، و یا از "سوسیالیسمی که خدا را از توده ها بگیرد و کیم ایل سونگ را بجای آن بنشاند" سخن میگوید، باید به تعبیر خود شروع در پاسخ گفت "رفقا! "د" به "در آوردن کنونی شما، چیزی از اصل قضیه را تغییر نمی‌دهد" (۱) (جمله پشت جلد)

اگر از "جنایاتی که در طول تاریخ بشریت بر مبنای دین (در ایران و سایر کشورهای اسلامی بر مبنای اسلام) انجام شده است" (ص ۲۲)، سخن می‌گوئید، بلافاصله و در همانجا جنایاتی را که هم اکنون تحت نام و بقول شما بر مبنای کمونیسم و مارکسیسم لنینیسم در بیشتر از یک ششم کره ارض هر روزه واقع میشود، فراموش نکنید (در مقام ناشر کتاب روی مذ و دف، در دادگاه تاریخ)، تا بتوانیم هر دو مشترکاً به تحقیق و ریشه یابی بنشینیم، که آیا این جنایات ربطی به محمد و علی و ... و یا مارکس و انگلس و ... داشته است؟ و یا "ریشه‌های تاریخی و زمینه‌های اجتماعی" هر دو "منشاء" تحولات بعدی و ضرورت پدید آیدن این تحولات را در ریابیم و زیرویم روابط ادیان (و کمونیسم حاکم و رسمی) در طول تاریخ و امروز با سرمایه داری را افشا کنیم، آگاهی و علم را در مقابل جهل و خرافات پوسیده‌ی مذ عیبی تمدن و پیشرفت را در مقابل ارتجاع و عقب ماندگی، آزادی را در مقابل دگم‌ها و تعبد مذ عیبی قرار دهیم" (ص ۲۲).

خلاصه حرف ما این است که با علم کبرین مذ عیبی دیگر علیه اسلام، هر چند بنام "کمونیسم" و با پافشاری بر "وحدت کمونیستی" علیه "وحدت اسلامی"، شما تنها واژه‌ها را "لائسیته" کرده‌اید اما محتویات پاپر جاست، چرا که این "محتوا" را به قول مارکس به نقل قول شما، نه با "تعویض کلاه گیس"، که با دور انداختن عر کلاه‌هی و کنار گذاشتن شیوه کلاه گذاری و کلاه برداری و توجه به "کلاه بجای کلاه" و شناخت زندانهای تاریخ و جامعه خود و کسب "خود آگاهی" و آنگاه مبارزه با دستگاه‌های رسمی استعمار کهنه مذ عیبی (و یا استعمار نو غیر مذ عیبی) و سلطه گیری سیاسی در هر پوششی و استعمار طبقاتی در هر نظامی، میتوان کرد چگونه ساخت! و متأسفانه شما با شناختن و نشان دادن این محتوا، یعنی "استعمار"، تنها به قالبها و فرمها حمله میکنید و از اینروست که در

نصیحت به چپ؛ از ارائه يك راه حل رادیکال عاجز میمانید.

چه تفاوتی میکند که "استحمار و استبداد و استعمار" خود را در پوشش مذهب توجیه کنند، یا در لباس لائیسزم بورژوازی و یا در قالب ماتریالیسم کمونیستی؟ و باز چه تفاوتی است میان عرفان انقلابی ضد استعماری و دموکراسی متعهد غیر بورژوازی و سوسیالیسم انسانی غیر جزمی و غیر اتوریتر؟

نویسندگان مرتباً از التقاط ایده‌الیزم و ماتریالیسم توسط چپ ایران طی هشتاد سال اخیر مینالد و افسوس میخورد که اگر التقاط اسلام و مارکسیسم در بین مجاهدین و القاط ریشه دار مارکسیسم و اسلام در بین گروه‌ها و سازمان‌های مدعی کمونیسم نبود، احتیاج به خیلی از توضیح و واضحات از جمله مقاله ایشان هم نبود.

مسئله "التقاط" در ده سال گذشته مبارزات، بویژه پس از ضربه فرصت طلبان چپ نما به مجاهدین، همواره بصورت تهمت و چماقی درآمده است، که از سوی پاسندگان فکری دو رژیم گذشته و حال، بر سر هر برداشت ترقیخواهانه‌ای کوبیده میشده است. هرچند مخترعین این "برجسب" مرتجعین سنت گزای مذهبی بودند، نیروهای مارکسیست دگماتیست هم آنرا در مورد تفکر مجاهدین بکار میبردند و میبهرند.

در تاریخ فلسفه، اصطلاح "اکلیکتیسم" از زمان مدرسه اسکندریه (پوتامون اسکندری) گاه یکنوع "روش" و گاه نوعی "مکتب" را تداعی میکردند. بعنوان روش، "اکلیکتیسم" عبارت است از: الف - جمع‌آوری تزه‌های همساز که از سیستم‌های فلسفی به عاریت گرفته شده، و با چشم پوشی از بخش‌های آشتی-ناپذیر این نظام‌ها، در کنار هم چسبیده شده اند.

ب - اکلیکتیسم، بمعنی آشتی دادن تزه‌های

فلسفی که تاکنون توسط مولفین حامی این نظرات مخالف همدیگر پنداشته میشده اند، از طریق کشف يك نقطه نظر برتر" (۶)

متد اکلیکتیستی، تنها از نیمه دوم قرن نوزدهم در فرانسه بعلمت احتمال "انتحساب دلبخواهی و بی ضابطه مشخص" نقادی شده است، حال آنکه در معنای حاضر، باید بیشتر لفظ "سنکرتیسم" (۷) که عموماً از سوی همه متفکرین در این معنای منفی تلقی میشود، بکار رود. "سنکرتیسم" دقیقاً روشی است که میخواهد بزور دکتربینهای تماماً متضاد را بهم نزدیک سازد و بدون نقد نظریه‌هایی ناهماهنگ را کنار هم بچیند. بنابراین ما روش "گزینشی" (در مقابل روش سنکترتیستی) را از روش "التقاطی" (سنکرتیستی) جدا میدانیم.

تاریخ فلسفه اسلامی، از آغاز شاهد تلاشی مستمر در کشف نقطه مشترک و سنتز و مولفه میان گرایشات فلسفی پیشین است، حتی با اینکه دو گرایش مشائی و اشراقی را در آن می بینیم، باز میان مشائیون و ارسطوگرایان همواره آمیزشی از نظریات نوافلاطونی و فلوپینیسی مشاهده میگردد.

و اما باز گردیم به بحث التقاط میان "اسلام و مارکسیسم"، آیا تاکنون هیچ جریانی در تاریخ مبارزاتی قرن اخیر مدعی نزدیکی میان دو جوهر و دو جهان بینی متضاد این دو ایدئولوژی بوده است؟ هرگز! "توحید و ماتریالیسم" نه تنها در بعد فلسفی، بلکه حتی در تمامی ابعاد متدولوژیک، انسانشناسانه تاریخی، جامعه شناسانه و اقتصادی، که شعاع‌های این دو جهان بینی در آنها پرتو میافکنند، با هم در تضادند. بگفته معلم شهید، شریعتی: "غالبا مشابهت در آرمان را با مشابهت در "ایدئولوژی" اشتباه میکنند. ایدئولوژی‌های متضاد، دارای

آرمانهای مشترک هستند ۰۰۰ این آرمانها از نوعیت انسان سرچشمه میگیرند و ارزشهای جاودان اخلاقی را در انسان تشکیل میدهند. مسئله را باید اینچنین مطرح کرد، که برای تحقق این آرمانهای جاوید بشری، اسلام مسیحیت، مذهب هند و، ایده الیزم هگل و ماترالیسم دیاکتیک مارکس، سوسیالیسم کاپیتالیسم ۰۰ چه راهبائی و سیستمبائی را ارائه میدهند؟ اگر مسئله اینچنین عنوان شود باید بصراحت گفت که برخلاف کسانی که میان اسلام و کمونیزم مارکس، وجوه اشتراکی را میجویند، اسلام و مارکسیزم، بعنوان یک ایدئولوژی تمام و تام، کاملاً در مقابل یکدیگر قرار دارند و اتفاقاً برای اثبات این تقابل، باید به همان مواردی استناد کرد که برخی از آنها تشابه میفهمند.

چه از سوی بنیانگذاران مجاهدین و چه شریعتی، استفاده از تجارب جنبشهای کمونیستی، تنها در مبحث "دانش انقلاب" جایگاه داشته است، غمچنین هنگامیکه شریعتی میگوید: "باید از مارکسیسم و نیز دیگر مکاتب آموخت"، منظور وی مطالعه آن نظریات و مطالعات مارکس "اقتصاد سیاسی" شناس است که در رابطه با مفهوم ارزش اضافی (غو) و نفی استثمار کارگران برای ساختن نظام سوسیالیستی ویژه "قسط" توحیدی بکار میآیند. یعنی در واقع استفاده از تجارب سایر انقلابیون مارکسیست جهان در رابطه با "علم مبارزه" و "السلام".

این از نفی کامل هرگونه "التقاط" نظری، اما در رابطه با "وحدت عمل مبارزاتی"، ما معتقدیم "اسلام و مارکسیزم"، دو ایدئولوژی "رقیبی" هستند، که همچون دو طبیب داعیه مبارزه با یک "بیماری"، بنام "سرمایه داری استثمارگر" را دارند.

بنابراین هر دو در یک "فاز مبارزاتی مشترک" هرچند با دو تکنیک و تالکینک مختلف فرار

دارند. و اما در باره اتهام "آنتی کمونیزم" باید گفت، ما همچون معلم خویش، هم چنان معتقدیم: "در زیر اهرام ثلاثه تاریخ، جنازه سه شهید مدفون است: روح آزادی و کمونیزم". پس ما "آنتی اتوریتر" هستیم نه "آنتی کمونیست". "سلطه ستیزی"، ذاتی سوسیالیسم راستین، بشهادت تمام تاریخ جنبش کارگریست، و از این رو است که این جنبش در غرب سرچشمه های "انارشیستی" دارد. اما اتوریترسیم (سلطه گرایی) با مارکسیزم عجین شده است هرچند در مارکس هنوز نطفه ای ضعیف پدید، در لنینیزم قوی تر شد و در استالینیزم به اوج خود رسید. با اینهمه ما هم از مارکس میاموزیم و هم از لنین. "اولی بعنوان یک تئوری علمی (یعنی آن بخشهای "کاپیتال" که از نظر اقتصادی به قوت خود بلحاظ علمی باقی باشند) و دومی بعنوان تجربه انقلاب اکتبر). هرچند با حذف و انتقاد به شیوه های اپورتونیستی و سرکوبگر بلحاظ سیاسی در نزد لنین. اگر این دید انتقادی، "التقاطی" است، بله ما "التقاطی" ایم! و اگر مبارزه با ماتریالیسم و توتالیتریزم (ارشجاعی) است، آری ما مرتجعیم! یعنی همینکه یک "دیکتاتور"ی دیگر بخواهد در جامعه ما برپا گردد، چه بنام نمایندگی خدا، چه به نام "آزادی سرمایه" و چه بنام "قیومیت پرولتاریا"، پیروان "سوسیالیسم دموکراتیک" تو حیدی را در مقابل خود خواهد یافت! همچنانکه اولین و آخرین نیرویی که بر علیه برپائی "دیکتاتوری استعماری مذهبی" در ایران بپا خاست، یک نیروی مذهبی انقلابی بود و رهبری مبارزه کنونی نیز در دست همین نیروست.

بالاخره، نویسنده با ردیف کردن منقولات بسیاری از مارکس و انگلس و لنین میخواهد



چند نامه در مورد اعراب به یکدیگر مینویسند.  
در این رابطه فقدان مالکیت ارضی را "کلید  
همه شرق" فرض میکنند که "تاریخ سیاسی  
و مذهبی" را توضیح میدهد. انگلس، که تاریخ  
محمد را مطالعه میکند، در فرضیه‌ای آنرا همچون  
"عکس العمل بدوی‌ها علیه فلاحین شهرهما"  
میداند. در این ملاحظات هیچ تحلیل سیستمی  
— تیکی نمیآید، مگر علاقه به آگاه شدن کنجکاوانه  
این امر، بدین دلیل است که برای ایشان،  
مسیحیت بطور انکارناپذیری "عالیترین"، پایان  
یا فته‌ترین" و "کاملترین" مذاهب است (در  
کتاب "مسئله یهود" میخوانیم).

بنابراین درک ایدگاه مارکسیستی نیز:  
۱- مارکسیستها علیرغم گوناگونی مواضعشان  
در برخورد با پدیده "ایدئولوژیک" مذهب، اصولاً  
موضوعی بیشتر مبتنی بر "بی تفاوتی" در قبال  
آن گرفته‌اند، تا "عدم تحمل" آن، (یعنی غیر  
مذهبی و نه ضد مذهبی).

۲- تحلیل‌های مارکس و انگلس و لنین هر یک  
با دیگری در این زمینه، متفاوتست. علاوه  
بر تحقیقات ناتمامی که در این رابطه بزبانهای  
خارجی انجام گرفته و خواهد گرفت، نهایتاً  
باید گفت مسئله مذهب در مارکسیزم بعنوان  
یک مسئله فرعی و عمواً به هم چون انعکاسی  
از واقعیت تاریخی - اجتماعی و بویژه درک‌دار  
و با ملاک مبارزه طبقاتی تحلیل میشده است.  
بعنوان نمونه هرچند لنین بر خلاف امثال  
گورکی که به مذهب و آمیزش مارکسیزم با آن  
گرایش نشان میدادند، به مرزبندی شدید  
میان این دو (البته نه در جوهر) معتقد  
بود، رسماً اعلام میکند: "وظیفه سیاسی  
حزب کارگری را جنگ با مذهب اعلان کردن  
یک جمله (وشعار) آنارشیستی است."

۳- پس از لنین، احزاب کمونیست حاکم بر -  
خلاف توصیه‌های لنین، "عدم تحمل و تساهل"  
دگماتیک خود را به نمایش گذاردند و نیروغای  
مذهبی را تحت تعقیب قرار دادند. در

این نتیجه را بگیرد که "وظیفه کمونیستها  
نه کمک به ایجاد رفرفردین و از آنجا،  
زشتی‌های چهره‌ان را زدن و سیفائی  
تازه و مقبول به آن دادن، بلکه تلاش برای  
نابودی آنست." (صفحه ۱۲) و از بخت و  
شانس خوش، "ابزار این مبارزه ایدئولوژیک  
و تبلیغ سیاسی به بهترین نحوه ممکن به یمن  
حکومت اسلامی در اختیار کمونیستها قرار گرفته  
است." در سرتیترین و مقبولترین استدلال نویسنده  
از اتفاق همین جمله آخر است.

یعنی اولاً از دیدگاه م.ل باید برای "نابودی  
دین" فعالیت نمود، دوماً همصدا با ارتجاع  
مذهبی شد که: دین همین است! منتها،  
تفاوتی که میان شیوه برخورد مارکس و انگلس  
با مارکسیستها، ما وجود دارد اینست که: "گر  
چه بزرگترین انتقاد ما در تضاد با مارکسیزم  
ناشی از همین "تعمیم" اقیون بودن "دین  
تاریخی" بر همه ادیان راستین است، اما  
مارکس و انگلس و لنین بنابه سنت نهضت روشنگری  
همواره در نقد مذهب، مصداق مشخص و موجود  
آن (یعنی کلیسای مسیحی) را مد نظر داشتند.  
برای نمونه مارکس در آغاز "نقد فلسفه حق‌هگل"  
میگوید: "برای آلمان نقد مذهب بعنوان  
امر ضروری خاتمه یافته است، و نقد دین، شرط  
اولیه هر نقد است."

نویسنده ما، قسمت اول جمله را حذف میکند و به  
صورت انتزاعی اعلام میدارد: "انتقاد از دین  
شرط اولیه هر انتقاد است" (کدام دین، کجا؟)  
میبینیم که در سراسر این مقاله، مارکس از اوضاع  
و احوال مشخص آلمان و وضعیت تفکر و بویژه  
اندیشه هگلی سخن میگوید. یعنی اولاً، بسبب  
تحقیقی و نه با دشنام و وارونه سازی و مغلطه،  
دوماً از جامعه و دین و شرایطی مشخص. بهمین  
دلیل در دیکسیونر مارکسیزم میخوانیم: "مارکس  
و انگلس در مورد اسلام شناختی مستقیم نداشتند  
فقط چند کتاب، بویژه آثار "برنیریر" را بقول  
خودشان خوانده بودند و در همه و ژوئن ۱۸۵۲

عین حال برخی از جریانات مارکسیستی پس از نقد بر یکسونگری ماتریالیستی - اکونومیستی به عامل "ذهنیت" بهای بیشتری دادند و حتی مارکسیستهایی چون گارودی به مذہب گرایش رسمی یافتند. رشد جریانات سوسیالیست مذہبی باعث گردید احزاب کمونیست عملاً سیاست "فشردن دست مذہبیهای مبارز" را در پیش گیرند و حتی در مقابل جنبش کارگری مذہبی مثلاً در لهستان عقبنشینی کنند.

۴- مارکسیسم اساساً درباره دین مسیحیت دست به تحلیل زده است و از ادیان دیگر بویژه اسلام، فاقد یک تحلیل علمی کلاسیک بعلمت عدم شناخت مارکس و انگلس از آن می-باشد.

۵- از زمان جنگهای آزاد یبشتر آفریقای شمالی تا کنون روابط میان مارکسیسم و اسلام دچار تحولات بسیاری گردیده است و بسیاری از رهبران کمونیست بد آن گرائیده اند.

۶- از تشبیه نمودنهای مارکس بنیانگذار "کمونیسم" به "آخرین پیامبر بنی اسرائیل" و پرولتاریا به "ملت مذتخب جدید" توسط مخالفان گرفته تا علا قائل شدن به نوعی مهدویت و کلیسای جدید در خود مارکسیزم این ایدئولوژی گام به گام از مارکس تا استالین و مائو ۰۰۰ حالت نوعی دین نوین را بخود گرفته است که دقیقاً دارای کلیسای روحانیت و شریعت و اعترافات و مراسم مذہب است.

در پایان، از جمعیندی نقد فوق به این اصول میرسیم که:

۱- طی هشتاد سال اخیر، کمونیستهای ایرانی در مجموع از یک تحلیل علمی و اصولی نسبت به پدیده اسلام انقلابی برخوردار نبوده اند و این فقدان موضعگیری واقع بینانه و انقلابی همواره در رد و نمود عناد کور با دین از یکسو و یا سازش غیر اصولی با ارتجاع از سوی دیگر تبلور مفاشته است.

۲- اگر تفاوت مبارزه ضد مذہبی توسط بورژوازی با این مبارزه توسط مارکسیزم در کادر مبارزه طبقاتی مقید بودن دومی است، از آنجا که اسلام علوی انقلابی در مبارزه ضد امپریالیستی، ضد بورژوازی، عملاً در سمت چپ مارکسیزم قرار دارد، برخی نیروهای غیر اصولی مارکسیست بناچار مجبور میگردد، به موضع راست عقبگرد کنند و از پایگاه و دیدگاه بورژوازی با مذہب انقلابی، به مبارزه برخیزند.

۳- این عقبگرد تاکتیکی است و نه جوهری. چرا که مارکسیزم (ونه آثار مارکس و ۰۰۰) خود در حرکت تاریخی اش بتدریج به یک سیستم "شریعت" مذہبی تبدیل گردیده است (بویژه در شرق). از اینرو، برخلاف بورژوازی که با مذہب یک تضاد جوهری آشتی ناپذیر دارد، مارکسیسم شرقی (بویژه ایرانی) از موضع مذہب رقیب با دین مبارزه میکند (حرارت این "مبارزه" هم در همین جوهره نهفته است).

۴- از نظر مبارزاتی، این عقبگرد به مواضع بورژوازی، بسیاری از نیروهای مارکسیست را در مقابل انقلابیون آزاد یخواه مذہبی، در موضع و همصدا با ارتجاع مذہبی و بورژوازی وابسته ضد انقلابی قرار میدهد، (با مارکها و تیکتهای "مارکسیزم اسلامی" و "التقاطی گری" و ۰۰۰) و به مبارزه مشترک در راه استقرار دموکراسی و سرنگونی دیکتاتوری استعماری ضربه میزند.

۵- از دیدگاه ما، حتی در کادر "منتد و لهوژی" مارکس ولنین، یک نیروی سوسیالیست اصولی، میبایست با تحلیل علمی، اقتصادی، سیاسی و طبقاتی نقش مذہب در ایران امروز، در اولین تحلیل، به تمایز و تضاد کیفی د و مذہب حاکم و محکوم، انقلابی و ارتجاعی پی برد و در تضاد اصلی خویش با ارتجاع استثمارگر استعماری، در عمل و نظر از پاد زهر آن، یعنی ایدئولوژی رنسانس و انقلاب در متن مذہب موجود در جامعه پشتیبانی کند.

## بقیه سرمقاله

که چرخش اساسی در اقتصاد کشور صورت گرفته باشد. ما این مرحله را به هیچ وجه چرخشی به سوی اقتصاد سرمایه داری غرب نمیدانیم، زیرا اقتصاد ما نه سرمایه داری و نه سوسیالیستی است. (۲)

رژیم استعماری حاکم، امروزه دو سوء تفاهم را از میان برداشته است.

۱- سوء تفاهم قطبهای داخلی قدرت که گمان به ضد سرمایه داری بودن نسبت به جناح غالب داشتند.

۲- سوء تفاهم نیروهایی که به مانورهای سوء اصطلاح "رادیکال" دولت چشم امید بسته بودند.

چنین پیدا است که سیاست "نه شرقی نه غربی" ای که رژیم حاکم را به جنگ سرمایه داری و نیز سوسیالیسم میبرد و بر آن بود نظام کمرادوری جامعه را با توسل به آن به طوری که نه سیخ بسوزد نه کباب - کن فیکون سازد، چیزی به جز انطباق سریع، هوشیارانه و منطقی بورژوازی تجاری با نظام کمرادوری نیست و نمیتواند باشد. شمشیر هوشیار قدرت یاب، رژیم را "بر سر عقل" سرمایه داری آورد است. در یافته است که تنها راه برای تثبیت پایه های قدرت حوشر، حل تضاد های بحران - زای درونی، در همزیستی مسالمت آمیز و ازدواج شرعی بخش خصوصی، یا به عبارتی دیگر "بورژوازی وابسته" با دولت استعماری است.

خوانندگان عزیز نشریه: بدلیل تعویض شماره حساب بانکی و صندوق پستی نشریه خندق، از این به بعد میتوانید نامه ها و نیز درخواست آبونمان نشریه را به آدرس جدیدی که در شماره بعدی اعلام خواهد شد ارسال نمایید.

۶- نیروهای انقلابی مسلمان، میبایست وظیفه عمده خویش را مبارزه همه جانبه (با حفظ تقدم و تاکید بر مبارزه فکری - عقیدتی) با "استبداد دینی"، شریعت و روحانیت پرستی فقهتسی در همه اشکالش قرار دهند و سعی کنند در درجه اول تمامی آثار این بینش ارتجاعی را از عملکرد خود بزدایند و همزمان با سرنگونی دیکتاتوری استعماری، انقلاب رنسانس در خود اسلام را آغاز کنند، تا تمامی آثار استبداد و استثمار و استعمار در همه شعاعهای ایدئولوژیک خود رخت ببرند.

۷- در پایان، باید گفت تضاد امروز نه میان "مذهب و اثنیسیسم"، بلکه میان "جهل و آگاهی" "ارتجاع و انقلاب"، "قهقرا" و "ترقی" است. خواه در پوشش مذهب، خواه در لفافه "لائیک" خود!

## پاورقیها

۱- البته برخورد از وضع بورژوازی با مذهب و اقدار ریشه در خود تفکر مارکس و انگلس و لنین دارد و تاکید بر ضرورت "ترجمه و پخشرا د بیات اثنیستی افشاگرانه قرن هیجدهم" بگفته لنین از "نصایح انگلس به سوسیالیستهای العالی" است. منتها، مسئله ای که در مارکسیسم و در میان مارکسیست - لنینیستهای ایرانی در تداقم با اصل "جدائی دین از دولت" (یا حتی بقول اینها "سیاست") قرار میگیرد، اصل "ایدئولوژیک بودن دولت" و "رسمی" بودن مارکسیسم - لنینیسم در دیکتاتوری پرولتاریا است. اگر بورژوازی امر خصوصی بودن دین و جدائی آن از دولت را طرح میکند، منطقی و دقیقاً دین بمثابه "ایدئولوژی" است، که نباید در قانون اساسی و دولت، مبنای تبعیض و امتیاز بین شهروندان قرار گیرد. بنابراین در "لائسیسم" که نویسنده ما همراه با بسیاری...

بقیه پاورقیها در شماره آینده



این خندق را د و باره باید حفر کرد ،  
 باید معلوم شود این طرف خندق کیست ؟  
 و آن طرف چه کسی ؟ که جنگ خندق جنگ امروز است  
 سرزها را باید از هم جدا کرد محابها را جدا  
 به د رک که خیلی از سوسنین مقدس را د ر این  
 سرزیندی دقیق خارج از سرز اعلام و فدا کنیم  
 مگر همیشه ما باید بایستیم و آنها ما  
 را تکفیر کنند ، بگذار ما عم یاد بگیریم  
 میایستیم و تکفیرشان میکنیم . تکفیر که  
 حق انحصاری اینک گروه خاص نیست .  
 ما هم یاد بگیریم . جمعه ۲۲ ص ۸۰ معلم

بهای اشتراك برای آلمان ،  
 ششماهه / معادل ۵ دلار  
 يكساله / معادل ۱۰ دلار

در آمریکا:

**KHANDAGH**

P.O. box 39626  
 KC-mo 64112 u.s.a

**KHANDAGH**

ERSHAD STUDENTS

1 \$ ; 8F ; 2<sup>1</sup>/<sub>2</sub> DM ; 100 P<sub>24</sub>  
 50P ; 1200L ; 80RIALS

n°12 - Oct 1984